

أشعاري بالسورة لها

(الحسين علي)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آشنای با اسوه ها (حجر بن عدی)

نویسنده:

جواد محدّثی

ناشر چاپی:

بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	آشنایی با اسوه‌ها (حجر بن عدی)
۶	مشخصات کتاب
۶	پیش‌گفتار
۷	شناخت اجمالی
۷	همپای حجر ، در حوادث تاریخی
۸	در حادثه صفین و نهراوان
۹	در ایام فتنه‌های معاویه
۱۰	روزگار تاریک
۱۲	حجر بن عدی و مغیره
۱۳	حجر بن عدی و زیاد
۱۵	به سوی دمشق
۱۶	در شهادتگاه مرج العذراء
۱۸	بازتاب شهادت
۱۹	پی‌نوشتها
۲۰	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

آشنایی با اسوه‌ها (حجر بن عدی)

مشخصات کتاب

سرشناسه: محدثی جواد، ۱۳۳۱ - عنوان و نام پدیدآور: آشنایی با اسوه‌ها: (سلمان فارسی، بلال، میثم تمار، مسلم بن عقیل، حبیب بن مظاهر، عبدالله بن مسعود، عمار یاسر، حمزه سیدالشهدا، عباس بن علی علیهما السلام و حجر بن عدی) / جواد محدثی. مشخصات نشر: قم بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی قم) ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری: ۴۳۲ ص. فروست: بوستان کتاب ۱۳۷۴. اصحاب ۲۰ تاریخ ۲۳۱. آثار استاد محدثی ۳۳. شابک: ۳۹۵۰۰ ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۸-۲۵۹-۴؛ ۳۹۵۰۰ ریال: ۹۶۴-۵۴۸-۵۹۷-۵ یادداشت: ص.ع لائینی شده: Javad Mohaddethi. Ashenai ba osve-ha [an introduction to the role models] = [یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۵. یادداشت: چاپ سوم. یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۲۹] - ۴۳۲؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: صحابه -- سرگذشتنامه موضوع: شخصیت‌های نمونه شناسه افزوده: حوزه علمی قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم رده بندی کنگره: ۶/۲۸BP/۵۲۷۵ آ ۱۳۸۶ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۴ شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۲۲۸۰۶

پیش‌گفتار

زندگی انسان‌های نمونه و برجسته، مثل یک تابلو زیبا و گویا، راه زندگی و جهت صحیح حرکت را به ما نشان می‌دهد. کیست که در پی الگو برای چگونه زیستن و به کمال رسیدن نباشد؟ مهم آن است که الگوها را اشتباهی انتخاب نکنیم و سر مشق‌های نادرست، مسیر ما را به بیراهه نکشاند. خدای متعال، در قرآن کریم با شرح اوصاف و اعمال انسان‌های خوب و امت‌های صالح و گروه‌های کمال یافته، به الگو دهی می‌پردازد. این گونه معرفی الگو در نهج البلاغه و کتاب‌های حدیثی نیز، فراوان به چشم می‌خورد. تا تاریخ پر بار و درخشان اسلام نیز سرشار از چنین اسوه‌های زیننده و جاودانه است که هر یک می‌تواند چراغ راه و روشنی بخش زندگی ما باشد. به شرط آنکه چراغ برداشته، در کوچه‌های تاریک تاریخ به جست و جوی آنان پردازیم. آیا حیف نیست که این همه الگوهای خودی را نشناسیم و گرسنه سر بر روی گنج بگذاریم و چشمان در پی الگوهای غیر خودی باشد؟ وقتی خودمان در تاریخ و فرهنگ غنی خویش، برجسته‌ترین و شایسته‌ترین سر مشق‌ها را داریم، دریغ است که به الگوگیری از دیگران روی آوریم. باری... آنچه پیش روی شماست، یکی از این چهره‌های تابناک است. حجر بن عدی یک آیه کمال و یک سند فضیلت است. آنچه او را برجسته تر می‌سازد، معرفت او به خدا و رسول و اهل بیت، و محبت او به خاندان رسالت و اطاعت او از پیشوایان حق و اولیا الهی است. آری معرفت، محبت و اطاعت، سه عنصری که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند و سرمایه‌های هر انسان برای عمل صالح در بازار هستی و میدان زندگی اند. بی‌جهت نیست که در پی آشنای با اسوه‌ها به نام و زندگی نامه این مرد می‌رسیم. حجر بن عدی و یاران همراه او، از شهدای افتخار آفرین تاریخ تشیعند که در عصر سوکت و خفقان، فریاد ظلم ستیزی سر دادند و با طاغوت زمان خویش به مبارزه پرداختند و سرانجام در این آتش عشق، پروانه وار سوختند و حیات ابدی یافتند. حجر و یاران او، برای جوانان فضیلت خواه جامعه ما و همه امت اسلامی در سراسر جهان، سرمشق ایمان، جهاد، هجرت، فداکاری، مبارزه با فساد، امر به معروف و نهی از منکر، دفاع از حق و افشای چهره نفاقند. باشد که فروغی از حیات طیبه و روشنی بخش آنان در زندگی‌های ما و جوانان میهمان بتابد و عطر خلوص و معنویت و ایمان را در سراچه دل‌ها بیفشاند. آنچه می‌خوانید، ترجمه و تلخیص و برداشتی آزاد از کتاب سودمند لیب بیضوان است، با عنوان حجر بن عدی الکندی، راهب اصحاب محمد. (۱) به پاس تکریم خدمت فرهنگی او به شهیدان راه ولایت و محبت علی علیه السلام، در این شماره از

مجموعه آشنای با اسوه‌ها عمدتاً تکیه بر کار تحقیقی او شده و منابعی هم که در پاورقی‌ها یاد شده است، منابع همان کتاب است. البته صاحب این قلم، سعی کرده است که سبک این کتاب همچون بقیه کتاب‌های این مجموعه باشد تا برای جوانان عزیز، دلنشین و جذاب گردد. به امید آن که شناخت این اسوه‌های کمال و فضیلت و غیرت دینی و حماسه مکتبی، روح ایمان و شجاعت را در فرزندان این مرز و بوم و پیروان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله زنده تر سازد. قم - جواد محدثی آبان ۱۳۸۰ ش

شناخت اجمالی

یکی از قبایلی که در کوفه می‌زیست کننده بود. حجر را به سبب آن که از این قبیله بود. حجر بن عدی کنندی می‌گفتند. چون اهل خیر می‌گذاشت، به حجر الخیر نیز معروف بود. پیش اسلام به دنیا آمده بود؛ اما در سال‌های آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله توفیق یافت که مسلمان شود. از این رو، بهره‌گیری وی از حضور پیامبر، چندسالی بیش نبود؛ اما پیوسته در عمر خویش، پیکارگری در راه حق بود. در جنگ قادسیه در زمان خلیفه دوم حضور داشت و فاتح مرج عذار بود. (۲) وی، عابدی پارسا، مجاهدی ظلم ستیز، آمر به معروف و ناهی از منکر بود و از پیامبر خدا و امیرمؤمنان حدیث روایت می‌کرد. او شیفته نماز و نیایش، مستجاب الدعوه و از اصحاب برجسته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. چنان دلباخته زهد و عبادت و نماز و روزه بود که او راراهب اصحاب محمدمی گفتند (۳). هم در زیبایی چهره، از خوش‌سیماترین مردان کوفه بود (۴) و هم در زیبایی روح و کمال اخلاقی، از نوادر روزگار به شمار می‌رفت. گر تولد او را آنچنان که گفته‌اند - در عصر جاهلیت بدانیم، هنگامی که پس از فتح مکه به اسلام گروید، حدود ۲۷ سال داشت. هر چند دیر اسلام آورد و در سن او در آن هنگام چندان زیاد نبود، ولی در عمق ایمان و صداقت عقیده و باور استوار نسبت به دین خدا رسالت پیامبر، از بسیاری از کهن سالان و سابقه داران پیشتر و بارزتر بود. به تعبیر مرحوم سید محسن امین: حجر، از نیکان صحابه بود، فرماندهی شجاع، بلند همت، عابد و زاهد، مستجاب الدعوه، عارف به خدا، مطیع محض فرمان پروردگار، حق‌گوی صریح، ظلم ستیز صبور، بی‌هراس از شهادت، ایثارگر در راه خدا و از هواداران خالص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. این که از سوی حضرت علی علیه السلام به فرماندهی سپاه در جنگ جمل و صفین برگزیده شد، نشانه شجاعت اوست. حاضر بود که بمیرد، ولی خواری و ذلت نپذیرد. آغوش به روی شهادت گشود؛ اما حاضر نشد از علی علیه السلام بیزاری بجوید و خود را از مرگ برهاند و حاضر شد که پسرش پیش از خودش شهید شود، تا مبادا با دیدن تیغ جلاد بالای سر پدرش، سست شود و دست از ولای علی بردارد. . . . (۵) اینها گوشه‌ای از فضیلت‌های اخلاقی و روحی حجر بن عدی است، که او را شایسته الگو بودن برای هر مسلمان حق‌جو و شهادت‌طب و وفادار به آرمان‌های والا ساخته است.

همپای حجر، در حوادث تاریخی

حجر بن عدی پس از افتخار شرف‌یابی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایمان آوردن به آیین او، پیوسته در راه گسترش این مکتب و دفاع از آن می‌کوشید، سخنان پیامبر را می‌شنید و به دیگران می‌رساند. چون در عراق می‌زیست، از حوادث مدینه که مرکز خلافت بود، کمی دور بود؛ اما در جریان حق و باطل بی‌تفاوت نبود. وقتی یار پارسا و انقلابی پیامبر، ابوذر غفاری را به ریزه تبعید کردند و آن بزرگ‌مرد در تبعید گاهش غریبانه به شهادت رسید، حجر بن عدی و مالک اشتر از جمله کسانی بودند که شاهد جان باختن او بودند و بر پیکر آن صحابی نستوه، نماز خواندند. (۶) در دوران خلافت عثمان، حجر بن عدی در کوفه می‌زیست. خلافت کاری‌های عثمان گسترش یافته و آوازه آن به همه جا رسیده بود. دوازده نفر از چهره‌های برجسته و پارسا و مقتدر کوفه، نامه به خلیفه نوشتند و ضمن انتقاد از عملکرد نادرست او در امور مسلمانان، او را نهی از منکر کردند و راه صلاح و اصلاح را به وی یادآور شدند. حجر بن عدی نیز یکی از نویسندگان این نامه اعتراض‌آمیز بود. (۷) موضع سیاسی حجر،

جانبداری از حق مجسم در وجود علی بن ابی طالب علیه السلام بود و با حکمان غاصب هرگز کنار نیامد و در اعلام مواضع خویش بی پروا بود و سازش کاری نداشت. وی شاهد ماجراهای تلخ آن روزگار در عرصه خلافت و حکومت بود و خون دل می خورد، تا آن که پس از کشته شدن عثمان، حجر بن عدی فرصت را مغتنم شمرد و در جبهه نورانی علوی، همه ظرفیت وجودی خویش را به کار گرفت و با همه توان به میدان آمد. حتی در عرصه فرهنگ دینی و نقل حدیث نیز از راویان معتبری به شمار می آمد که تنها از علی علیه السلام روایت می کرد، نه از دیگران! و در سروده های خویش حتی در میدان جنگ جمل، علی علیه السلام را وصی راستین پیامبر خدا معرفی می کرد و از خداوند متعال، سلامتی آن وجود پربرکت و هدایتگر را که ولی خدا و وصی پیامبر بود، مسألت می کرد. در دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، زمانی که پیمان شکنان از حکومت حق علوی سر بر تافتند و فتنه جمل پیش آمد، آن حضرت، نماینده ای به کوفه فرستاد تا مردم را برای یاری امام فراخواند. دلباختگان مولا، پاسخی مناسب و حمایتگرانه به فرستاده حضرت دادند و یک به پا خاسته، اطاعت و همراهی خویش برای پیکار با فتنه انگیزان را اعلام کردند. حجر بن عدی نیز یکی از کسانی بود برخاست و گفت: ای مردم! به ندای امیر مؤمنان پاسخ دهید و سواره و پیاده بکوشید، حرکت کنید و بشتابید و من خودم پیشتان را راه خواهم بود. (۸) جبهه نبرد صفین، موقعیت دیگر بود که حجر توانست با حمایت از امام خویش، جوهره ناب ایمان خود را به نمایش بگذارد. عملکرد او را در این مقطع تاریخ، جداگانه می آوریم.

در حادثه صفین و نهراوان

دلباختگی حجر نسبت به مولایش علی علیه السلام بسیار شدید بود. شیفتگی در حد عشق و اطاعت و فرمانبرداری در حد اعلا را به هم آمیخته بود. وقتی نبرد صفین و رویارویی امیرمؤمنان با سپاه معاویه پیش آمد، حجر در طلیعه یاران امام و از کوشاترین اصحاب، چه در حضور در صحنه، چه در حمایت از امام، چه بسیج نیرو برای نبرد و چه در میدان نبرد بود. در ماه ذحجه که مصادف با ایام کارزار بود، علی علیه السلام یکایک چهره های بارز و با نفوذ یاران را به همراه عده ای از رزم آوران به مصاف دشمن می فرستاد، یک بار مالک اشتر را و بار دیگر حجر بن عدی را. در عین حال، مراقب بود که فرماندهان و سربازانش از مرز ادب فراتر نروند. در همین نبرد، حجر بن عدی و عمرو بن حلق، از شامیان اظهار برائت کرده و لعنتشان می کردند. امام پیغام داد که دست از این کار بردارند. خدمت امام آمدند و گفتند: مگر این که ما بر حقیق و آنان باطلند؟ فرمود: چرا، ولی دوست ندارم که شما ناسزاگو و فحاش باشید، بهتر است که زشت کاری های آنان را بازگو کنید، و بهتر آن که خواستار هدایتشان و صلح و آشتی میان مسلمانان باشید. آن دو گفتند: ای امیرمؤمنان! پندت را می پذیریم و به تربیت تو ادب می شویم! سپس حجر به امام علی علیه السلام گفت: ما مرد جنگ و پرورده میدان رزمیم، قبیله ما نیز هم بسیارند و هم شایسته و جنگ آزموده. همه ما نیز گوش به فرمانیم. اگر بدرخشی می درخشیم. اگر غروب کنی غروب می کنیم و هر چه فرمان دهی همان کنیم. حضرت فرمود: آیا همه قبیله تو با تو هم عقیده اند؟ گفت: از آنان جز نیکی ندیده ام. همه مطیع فرمانیم. امام آنان را ستود، سپس پرچم نبرد قبایل مختلف را بست و حجر بن عدی را فرمانده قبیله اش کنده قرار داد. (۹) در هنگامه نبرد، حجر بن عدی ولای خود به امام علیه السلام را نشان داد. پیوسته بر دشمن می تاخت و هنگام حمله، چنین رجز می خواند: پروردگارا! علی را، این انسان پاک و پرهیزکار را، این مؤمن هدایت یافته و پسندیده را بر ایمان نگه دار. او را هادی این امت قرار بده و آن گونه که پیامبرت را حفظ کردی، او را هم نگاهبان باش، که پیامبر سرپرست ما بود و او را به جانشینی خود پسندید. (۱۰) در یکی از صحنه های نخست درگیری در جنگ صفین حجر در لشکر علی علیه السلام بود و پسر عمویش که نام او حجر بود در سپاه معاویه. حجر بن عدی به حجر خیر معروف بود و پسر عمویش به حجر شر. آن دو با هم به نبرد برخاستند و کسانی از دو سوی جبهه به کمک این دو همآورد آمدند و در این میان، حجر طرفدار معاویه کشته شد و علی علیه السلام بر هلاکت او خدا را شکر کرد. حماسه های حجر

در نبرد صفین، از او چهره‌ای شاخص و دوست داشتنی و دلاور ترسیم کرد. جنگ صفین با حکمت شوم پایان یافت. نتیجه حکمیتی که آمیخته به نیرنگ و فریب، وضع جامعه را همچنان ملتهب نگاه داشت. فتنه انگیزی‌های معاویه در قلمرو حکومت امام علی علیه السلام اوضاع را متشنج ساخته بود. امام، ناچار برای فرونشاندن در اندیشه بسیج نیرو و سازماندهی دوباره یاران رزمنده بود. مردم کوفه را دوباره به جنگ با شامیان فرا خواند و از بزرگان قبایل خواست که تعداد نیروهای رزمی قبیله خود را به آن حضرت گزارش دهند. حجر بن عدی از جمله کسانی بود که در پاسخ به درخواست امام، پاسخ مساعد داد و خواسته امام را به صورت مکتوب برای حضرتش نگاشت. (۱۱) در آن میان، فتنه دیگری سر برآورد و آن طغیان و شورش گروهی از سربازان ساده لوح و نابخرد امام بود که با عنوان خوارج نهروان شناخته می‌شوند. در جنگ نهروان، امام علی علیه السلام با یغیان فریب خورده و فتنه جو جنگید و آنان را از میان برد. در نبرد نهروان، حضرت علی علیه السلام به سبب رشادت و اخلاص و کاردانی حجر بن عدی، او را به فرماندهی جناح راست خویش گماشت. (۱۲) هیچ صحنه‌ای از رویارویی حق و باطل نبود، که حجر بن عدی در آن حضوری فعال و نقش آفرین در حمایت از جبهه امیرالمؤمنین نداشته باشد. و مگر از یک مسلمان با ایمان و مخلص، به ویژه آن که دم مسیحایی پیامبر و نگاه پر جذبه علی علیه السلام به او خورده باشد، انتظاری جز این است؟

در ایام فتنه‌های معاویه

بصیرت و ایمانی که در حجر بن عدی بود، او را در بروز فتنه‌های کور و آشوب‌های گمراه کننده، در خط مستقیم ولایت امیرالمؤمنین و دفاع از حق پیش می‌برد. این حرکت در مسیر پاک، تا پایان عمرش تداوم داشت. پس از پایان جنگ نهروان و شکست خوارج، معاویه پیوسته سربازان خود را به مناطق تحت فرمان امام علی علیه السلام می‌فرستاد و با شیخون، غارت، ترور، ایجاد ناامنی، شایعه پراکنی و تفرقه آفرینی برای حکومت علوی مشکل می‌آفرید. امام علی علیه السلام از سهل انگاری و کوتاهی و عافیت طلبی گروه زیادی از یاران و والیان خود به ستوه آمده بود. می‌خواست باز هم نیرو فراهم آورد و به جنگ طاغوت شام (معاویه) برود تا ریشه فتنه‌ها را بخشکاند؛ اما همراهی نکردن مردم، او را ناکام می‌ساخت. یک بار که در کوفه مردم را به جنگ فرا خواند و آن گونه که خواسته حضرت بود، پاسخ مثبت ندادند و در حضور امام، حرف‌های دل‌سرد کننده و ناروا بر زبان آوردند، امام به شدت رنجید. آن جا بود که حجر بن عدی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! خداوند روز اندوه برای تو نیاورد! فرمان بده تا اطاعت کنیم. به خدا سوگند، اگر در اطاعت از تو فرمان اموال و جان‌های ما و همه قبیله ما فدا شود، هرگز بی‌تابی نخواهیم کرد. (۱۳) ولی... مگر از این گونه یاران مطیع و گوش به فرمان، چند نفر برای علی علیه السلام مانده بود؟ در یکی از شیخون‌هایی که ضحاک بن قیس بر منطقه قطقطان زده خبر آن به امام رسید، حضرت علی علیه السلام در جمع مردم کوفه به سخنرانی پرداخت و آنان را برای دفع ای گونه شیخون‌های دشمن فرا خواند. مردم واکنش سردی از خود نشان دادند؛ اما حجر بن عدی برخاست و ضمن ستایش از شهادت و شوق بهشت و یادآوری این که حق، از سوی خدا یاری می‌شود، آمادگی خود را برای عزیمت به آن سامان ابراز کرد و از امام خواست که جمعی را همراه وی سازد و خدا هم پشتیبانی خواهد کرد. امام از این موضع و آمادگی حجر ستایش کرد و فرمود: هرگز مبادا که خدا تو را از فیض شهادت محرم سازد، من یقین دارم که تو از مردان شهادت طلبی. آنگاه حجر، دو شبانه روز در آن سرزمین با مهاجمان بیگانه به نبرد پرداخت. (۱۴) این واقعه را ابن اثیر مورخ این گونه گزارش کرده است: سال ۳۹ هجری بود که معاویه، ضحاک بن قیس را همراه ۳۰۰۰ نفر گسیل داشت و دستور داد که از جنوب واقعه بگذرد و با هر گروه از طرفداران علی علیه السلام روبه رو شد، غارتشان کند. و چنان کردند، تا به ثعلبیه رسیدند و به یکی از پاسگاه‌های سپاه علی علیه السلام شیخون زدند و تا قطقطان پیش آمدن. چون خبر به امیرالمؤمنین رسید، آن حضرت حجر بن عدی را با ۴۰۰۰ نفر به سوی آنان فرستاد. با ضحاک در منطقه تدمر روبه رو شدند و کار به درگیری کشید. نوزده نفر از

سربازان ضحاک و دو نفر از یاران حجر کشته شدند. تاریکی شب که فرارسید، ضحاک و سربازانش از آن جا گریختند، حجر و همراهانش نیز بازگشتند. (۱۵) این آشوب‌های پراکنده، از یک سو علی علیه السلام را برای سرکوبی معاویه مصمم تر ساخته بود، از سوی دیگر سستی یاران او، دشمن را گستاخ تر کرده بود. توطئه‌ها بیخ گوش کوفه شکل می‌گرفت و مردم خسته از جنگ، به هشدارهای رهبری توجهی نداشتند. وقتی ابن ملجم و وردان و شیبب، برای کشتن حضرت علی علیه السلام همدست شدند، تصمیم خود را با اشعث بن قیس در میان گذاشتند. او که از دشمنان کینه توز خاندان پیامبر بود و در همه دسیسه‌ها دست داشت، با آنان همکاری کرد و در آن شب شوم که علی علیه السلام ضربت خورد، در آن توطئه همدست آنان بود. آن شب، حجر بن عدی در مسجد خوابیده بود. شنید که اشعث به ابن ملجم می‌گفت: زودباش، بجنب، و گرنه روشنی صبح رسوایت می‌سازد. حجر از این گفت و گو احساس خطر و توطئه کرد. به سرعت از مسجد بیرون آمد و به سمت خانه علی علیه السلام روان شد تا آن حضرت را از خطری که در کمین او است آگاه سازد. از مسجد به خانه علی علیه السلام دو را بود. حجر بن عدی از یک راه به سوی خانه امام روان شد و امام از مسیر دیگری راه مسجد را در پیش گرفت و به هم برخوردند و... آن حادثه واقع شد و حجر و دیگران، وقتی به مسجد رسیدند که کار از کار گذشته بود و می‌گفتند: علی کشته شد! (۱۶) این فاجعه برای حجر بن عدی بسیار جانکاه بود. وی با علی علیه السلام حال و هوای دیگری داشت. امام در باره او دعا کرده بود که شهادت، روزی او شود و اینک خود امام در بستر شهادت افتاده است و حجر در آستانه از دست دادن پیشوای خود قرار دارد. یک بار در یک پیش‌گویی، امیرمؤمنان به حجر فرمود: چه خواهی کرد اگر روزی تو را بگیرند و بزنند و از تو بخواهند که مرا لعن کنی؟ گفت: چه کنم یا علی؟ فرمود: اگر مجبور کردند، مرا لعن کن، ولی از من بیزاری و براءت مجوی، چرا که من در دین و آیین خدایم. (۱۷) و حجر، پیش بینی می‌کرد که با رفتن سرور و سالارش، آن روزگار سخت فرا می‌رسد و عرصه بر پیروان راستین حق، تنگ می‌گردد. این دیدار و گفت و گو، وقتی بود که علی علیه السلام ضربت خورده و در خانه بستری بود. روز بیستم رمضان بود. شیفتگان به نوبت به ملاقات علی علیه السلام می‌آمدند، سلام می‌گفتند و جواب می‌شنیدند. امام می‌فرمود: پیش از آن که مرا از دست دهید، برسید، ولی سؤالتان را کوتاه کنید، امامتان ضربت خورده است. حاضران به گریه افتادن و برای مراعات خال او، سؤال نمی‌کردند. حجر بن عدی برخاست و احساس خویش را در فقدان پیشوای پرهیزکار و حیدر کرار، در قالب چند بیت شعر بیان کرد. (۱۸) وقتی نگاه حضرت به او افتاد و اشعارش را شنید، فرمود: چگونه خواهی بود آن گاه که تو را براءت جستن از من وادار کنند؟ حجر گفت: به خدا قسم یا علی! اگر با شمشیر قطعه قطعه ام کنند و در آتشم بسوزانند، برایم بهتر از آن است که از تو بیزاری بجویم! حضرت فرمود: ای حجر! خدا بر هر نیکی توفیق دهد، خدا تو را از جانب خاندان پیامبر، پاداش نیک دهد. (۱۹) امام علی علیه السلام به شهادت رسید. حجر بن عدی ماند و عشقی که به مولا داشت و عهدی که برای پایبندی به این عشق بسته بود، و جامعه‌ای گرفتار ستمگران جبار، و روزگاری پرانده و دشوار. او مصمم بود تا از عشق و ایمان و آرمانش دست نکشد و تغییر اوضاع، او را به تغییر موضع نکشاند.

روزگار تاریک

این که حجر بن عدی چرا قیام کرد و در راه مبارزه با چه کسانی شهید شد؟ نیازمند شناخت و ویژگی‌های آن دوران و حاکمان فاسد آن روزگار است. برای رسیدن به مقطع پر شور و حماسی جهاد مقدس حجر، باید مطالعه این فصل تاریک از تاریخ را پشت سر گذاشت و هر چند تلخ و رنج آور، اما باید شناخت، تا ارزش مبارزه و شهادت حجر، آشکارتر شود. بدبختی جامعه اسلامی روزی بود که حکومت اسلامی و سرنوشت مسلمانان در اختیار کسی همچون معاویه، عمروعاص، مغیره و زیاد بود. آن سردمداران امور، از اسلام و قرآن فرسنگ‌ها فاصله داشتند و انبوهی از مردم هم پیرو آنان بودند و از روی ترس یا طمع، دین

فروشی می کردند. در آن شرایط بود که کسانی چون حجر بن عدی، میثم تمار، رشید هجری و عمرو بن حمق مردانه در مقابل این شرکت نقابدار و نفاق حاکم ایستادند و مبارزات بیدادگرانه ای که به قیمت جانشان تمام شد، زمینه ساز نهضت جاودانه سید الشهداء علیه السلام گشتند. بد نیست گوشه ای از چهره ننگین این بازیگران عرصه حکومت در آن زمان را بشناسیم، تا به عظمت کاری که آن فرزندان شهید انجام دادند، بیشتر آگاه شویم. معاویه بن ابی سفیان مادرش هند، همسر ابوسفیان از زنان بدکاره بود و معاویه را از راه حرام به دنیا آورد. معاویه در دل، ایمانی به خدا و پیامبر نداشت. با علی علیه السلام هم می جنگید و بسیاری از بزرگان دین را به شهادت رساند. وقتی نام پیامبر خدا را در اذان می شنید، از روی خشم می گفت: آن قدر تلاش خواهم کرد تا این نام را براندازم! دستور داده بود تا در منبرها علی بن ابی طالب علیه السلام را لعن کنند و دشنام دهند. بارها به ابوذر غفاری و اصحاب برجسته پیامبر، توهین کرده بود، او بود که فرزند شراب خوارش یزید را پس از خود به خلافت گماشت و با زور، از همه به نفع او بیعت گرفت و دشمنی خود با اهل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اوج رساند و در عین حال، از مکاران و فریب کاران بود و افکار عمومی سرزمین شام را به سود سیاست های خود، جهت داده بود. عمر و عاص مادر او نیز از بدکاره های مکه بود. مردان متعددی با ارتباط نا مشروع داشتند و عمرو عاص، مولد این روابط گناه آلود بود و چند نفر مدعی بودند که پدر اویند. خود عمرو عاص نیز هرگز به اسلام ایمان نیاورد. تنها با دین بازی می کرد و منافقانه خود را در صف مسلمانان جازده بود و با اسلام میانه ای نداشت، مگر از روی ریا و تظاهر از کینه توز ترین دشمنان علی علیه السلام بود که جنگ صفین و فتنه های دیگر را رهبری می کرد و دست او در پشت همه دسیسه ها نمایان بود. مغیره بن شعبه او نیز در دل، اعتقادی به اسلام نداشت. در سفری با جمعی همراه بود. از یک لحظه غفلت و خواب همسفران استفاده کرد و همه آن سیزده نفر را کشت و اموالشان را برداشت و به مدینه آمد و اظهار مسلمانی کرد. در واقع مسلمان شدنش وسیله ای برای حفظ جانش بود. همه عمرش در فسق و فجور و شهوات رانی و شکمبارگی گذشت، با این حال، در حکومت هم به منصب هایی دست یافت. (۲۰) از کسانی بود که در حمله به خانه حضرت زهرا علیه السلام و صدمه دیدن وی دست داشت. زیاد بن ابیه او نیز ناپاک زاده ای بود که ابوسفیان با مادرش رابطه نامشروع داشت، و از تبار پستی و پلشتی بود. مدت ها معلوم نبود که پدرش کیست. سرانجام معاویه ادعا کرد که او برادر من است و از آن پس او را به ابوسفیان دانستند. (۲۱) فرزند ناپاک او عییدالله زیاد هم حادثه کربلا را آفرید و سیدالشهدا علیه السلام و یارانش را شهید ساخت. این چهار نفر، از عناصر اصلی جریان بودند که در پدید آمدن بدعت ها و انحراف ها در اسلام و ظلم به اهل بیت و به بازی گرفتن سرنوشت دین و مسلمانان، نقش عمده ای داشتند و بازیگران سیاسی حکومت اموی به شمار می آمدند. معاویه، به علی علیه السلام حسادت و دشمنی خاصی داشت و حتی نام او را نمی توانست بشنود و همراه با ناسزا و هتاک از علی علیه السلام یاد می کرد و دیگران را نیز وامی داشت که به علی علیه السلام ناسزا گویند و او را لعن کنند. خود امیر المؤمنین علیه السلام هم به مردم خبر داده بود که مردی گشاده حلقوم و شکم گنده، پس از من بر شما مسلط خواهد شد و شما را به دشنام بر من و براءت جستن از من وادار خواهد کرد. (۲۲) معاویه در خطبه های نماز جمعه، همواره علی علیه السلام را لعن می کرد و به همه مناطق بخشنامه کرده بود که چنان کنند و این برنامه سال ها ادامه داشت. پس از ۸۳ سال، در زمان عمر بن عبدالعزیز، آن شیوه زشت برافتاد. (۲۳) این، در شرایطی بود که مردم حدیث پیامبر را شنیده بودند که فرموده بود: هر کس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده است. (۲۴) آن هتک حرمت و گستاخی به حریم حضرت امیر علیه السلام را معاویه بنیان نهاده بود. معاویه، بر پیروان علی علیه السلام سخت می گرفت. سهم شیعیان کوفه در این سختگیری ها بیشتر بود. وی، زیاد را فرماندار کوفه قرار داد. زیاد، پیروان علی علیه السلام را خوب می شناخت. در پی آنان بود و هر جا می یافت، می کشت و بر دار می آویخت، چشم ها را کور می کرد، دست ها را می برید تبعید می کرد. در محکمه ها، گواهی هواداران علی علیه السلام را نمی پذیرفتند و نام آنان را از دفتر حقوق محو می کردند و فشار اقتصادی بر آنان وارد می ساختند. مغیره، از فرومایه ترین دشمنان اهل بیت علیه

السلام بود. جز به دست یابی به قدرت و حکومت نمی‌اندیشید و از مهم‌ترین مهره‌های با نفوذ در ستم به خاندان پیامبر و بر سر کار آمدن نااهلان اموی بود. امام علی علیه السلام درباره او به عمار یاسر فرمود: او از دین همان مقدار را می‌چسبد که دنیایش را تأمین کند. (۲۵) فسادهای اخلاقی و جنایات او، صفحات تاریخ را تیره ساخته است. به حکومت رسیدن او، پاداش خوش خدمتی‌هایی بود به غاصبان خلافت کرده بود. آنچه گذشت، تنها گواشه‌ای از تیرگی‌های حاکم بر فضای آن روزگاران بود. در آن دوره تیره، حلقوم‌های حق‌گویان را می‌دریدند و بی‌گناهان را تنها به جرم علی دوستی به بند می‌کشیدند. هر چه مرغ حق است، پر بسته هر چه مردار خوار، در پرواز دشمن آزاد و دوستان در بند سنگ‌ها بسته است و سگ‌ها باز هر چه شیر و عقاب و بیر، به بند هر چه روباه و گرگ و موش، رها هر چه خورشید و ماه، در پس ابر رسته خفاش‌ها و شب‌پره‌ها هر زبان در دهان که حق می‌گفت دشمن از خشم، آن دهان را دوخت هر کسی سر بلند کرد، برفت هر عقابی که پر گشود، بسوخت حجر بن عدی، به عنوان یک مسلمان بیدار و شیعه پر شعور و مدافع حریم ولایت، با تعهدی که به اسلام و حق داشت و خون‌غیرتی که نسبت به دین در رگ‌هایش جاری بود، قامت اعتراض برافراشت، تا آن‌جا که خفقان بار و ستم گستر و آن سکوت شوم را بشکند و به تکلیف قیام در برابر ظلم عمل کند در بخش بعدی، گوشه‌هایی از این حماسه‌ها را می‌خوانیم.

حجر بن عدی و مغیره

به هم اندازه که حجر بن عدی، دوستدار و شیفته امیرالمؤمنین علیه السلام و فدایی او بود، مغیره بن شعبه از آن حضرت کینه داشت و آشکارا بر منبر کوفه، علی علیه السلام را لعن می‌کرد. پس از قرارداد صلح امام حسن علیه السلام با معاویه در سال ۴۱ هجری، معاویه وقتی به نخيله در نزدیکی کوفه آمد، در خطبه پس از نماز، آشکارا اعلام کرد که همه شرطها و مواد صلحنامه زیر پای من است و هیچ یک وفا نخواهم کرد. مغیره را نیز به امارات کوفه گماشت. این حادثه، برای یاران امام، از جمله حجر بن عدی بسیار سنگین و غیر قابل تحمل بود. وی لحن اعتراض آمیز به صلح داشت. یک بار به امام حسن علیه السلام گفت: کاش تو و ما همه مرده بودیم و چنین روزی را نمی‌دیدیم که ما از صحنه جنگ، سر شکسته و ناخرسند برگردیم و دشمن خوشحال و پیروز. در چهره امام آثار ناخرسندی از کلام او دیده شد. امام حسین علیه السلام به او اشاره‌ای کرد و ساکت شد. امام حسن علیه السلام فرمود: ای حجر! همه همفکر تو نیستند و مثل تو آمادگی برای جهاد و شهادت ندارند. صلح من برای حفظ شماها بود و خداوند هر روز در کاری است! (۲۶) اما شور و غیرت دینی حجر، او را بی‌تاب ساخته بود. نزد امام حسین علیه السلام رفت و او را به قیام و جنگ تحریک کرد؛ اما سید الشهداء علیه السلام فرمود: ما عهد و پیمان بسته ایم و راهی برای پیمان شکنی نیست. معاویه که مغیره را همان سال والی کوفه قرار داده بود، به او توصیه کرد که بدگویی از علی علیه السلام را فراموش نکند و یاران او را تبعید کند و بر آنان سخت بگیرد. مغیره این سیاست را در تمام مدت هفت سال و چند ماه که بر سر کار بود، اعمال کرد. حجر بن عدی در هر فرصت مناسب در مقابل او می‌ایستاد و انتقاد می‌کرد و مردم را علیه او می‌شوراند. مغیره با همه خباثتی که داشت، می‌کوشید دست خود را به خون حجر آلوده نکند، ولی پیوسته به او تذکر می‌داد و گاهی تهدید می‌کرد و از عواقب کارش می‌ترساند. حجر بن عدی مصمم بود که بر ضد حکومت اموی و دست‌نشانده‌های آن فعالیت آشکار کند، وی می‌دید که مغیره، با بیت‌المال مسلمانان بازی می‌کند، سهم شیعیان را نمی‌دهد، با فشار و تهدید، مردم را به ناسزاگویی به امیرالمؤمنین می‌داند، عناصر ظلم‌ستیز را از بین می‌برد، احکام خدا و سنت پیامبر را دگرگون می‌سازد. اینها از نظر حجر، کافی بود که حکومت و فرمانروایی او را نا مشروع سازد و جهاد بر ضد او را یک تکلیف دینی کند. حجر و برخی یاران سلحشور، وقتی می‌دیدند که مغیره یا دیگری علی علیه السلام را لعن می‌کنند، بر می‌خواستند و اعتراض کرده، لعن را به خود آنان بر می‌گرداندند. یک بار که مغیره روز جمعه‌ای بر منبر رفت تا خطبه بخواند، حجر و یارانش او را سنگباران کردند. فوری از منبر پایین آمد و

وارد دارالاماره شد و پنج هزار درهم برای حجر فرستاد. او می‌پنداشت که با این حق‌السکوت، می‌تواند زبان حجر بن عدی را ببرد و دهانش را ببندد، غافل از آنکه مبارزه او با انگیزه‌خدایی بود و مال در این عرصه، اثر نداشت. روزی مغیره در اواخر حکومتش در منبر، به علی علیه‌السلام و پیروان او دشنام داد و لعنت کرد. حجر حاضر بود. به پا خاست و فریاد کشید که همه، حتی افراد بیرون از مسجد صدایش را شنیدند. سپس به مغیره گفت: تو گویا نمی‌دانی که نسبت به چه کسی بد زبانی می‌کنی؟ به ناسزاگویی امیرالمؤمنین و ستایش از تبهکاران حریص شده‌ای! بیش از سی نفر برخاستند و یک صدا گفتند: حجر راست می‌گوید! به نقل ابن اثیر، بیش از دو سوم حاضران در مسجد برخاستند و هم صدا با حجر شدند و گفتند: این حرف‌های به درد ما نمی‌خورد، دستور بده جیره و سهم ما را که قطع کرده‌ای بدهند! (۲۷) عده‌ای نزد مغیره رفتند و به کوتاه آمدن او در برابر حجر بن عدی اعتراض کردند. مغیره در پاسخ آنان گفت: من به این وسیله حجر بن عدی را نابود می‌کنم. پس از من امیری دیگر خواهد آمد. حجر، به خیال این که او هم مثل من است، همین‌گونه حرف‌ها را خواهد زد، آن‌گاه آن امیر در اولین فرصت او را دستگیر کرده و به بدترین وجهی خواهد کشت. من به آخر عمرم رسیده‌ام. نمی‌خواهم در این شهر، خون نیکان را بریزم که خودم بدنام و بدبخت شوم و آنان شهید گردند. (۲۸) مغیره بر این اساس، با حجر بن عدی سیاست نرمش و مدارا پیش گرفت و معترض او نشد. در سال ۵۱ هجری درگذشت زیاد با حفظ سمت - که والی بصره بود - به امارات کوفه نیز منصوب شد. از آن پس، بر خورد میان حجر بن عدی و زیاد بن ابیه، شدت یافت و کار به جاهای باریک کشید، که در بخش بعدی خواهیم دید.

حجر بن عدی و زیاد

پس از مرگ مغیره والی کوفه، زیاد به ولایت کوفه منصوب شد. بصره را نیز تحت فرمان داشت. شش ماه از سال در کوفه می‌ماند، شش ماه دیگر را در بصره. اولین بار که زیاد به عنوان والی وارد کوفه شد، سخنرانی تند و تهدیدآمیزی بر ضد مخالفان کرد. بارزترین چهره مخالف، حجر بن عدی بود. در سال‌ها پیش، حجر و زیاد با هم دوست و همفکر بودند، ولی زیاد به امویان پیوست. حجر را خوب می‌شناخت و از سوابقش خبر داشت. حجر را به حضور طلبید و ابتدا با وی به نرمی سخن گفت و افزود: می‌دانم که با مغیره چه رفتاری داشتی و او تو را تحمل می‌کرد؛ ولی من مثل او نیستم. می‌دانی که زمانی دوستدار علی علیه‌السلام و دشمن معاویه بودم؛ اما آن روزگار گذشته است. امروز به جای آن، دوستی و رابطه با معاویه در دل من است. زبان خود را نگهدار، در خانه ات بنشین، هرچه نیاز داشتی بخواه، ولی مواظب خودت باش، مبادا کاری کنی که دستم را به خونت بیالایم! (۲۹) پس از مدتی تصمیم گرفت به بصره برگردد. عمرو بن حرث به جانشینی خود گماشت و عزم سفر کرد؛ ولی چون از شورش حجر و مبارزه اش بیمناک بود، به او پیشنهاد کرد که با وی به بصره رود. حجر نپذیرفت و گفت: بیمارم، نمی‌توانم با تو بیایم. زیاد گفت: به خدا قسم، راست می‌گویی، بیماری دین، بیماری دل، بیماری عقل! به خدا قسم، اگر گزارش ناخوشایندی از تو در یافت کنم، تو را خواهم کشت! بین چه خواهی کرد! او رفت و عمر بن حرث به جای او بر مسند نشست. ولی نبض کوفه در دست حجر بن عدی و یارانش بود و نمی‌گذاشتند کارها طبق دلخواه والی پیش برود. کار گزار زیاد هم قضیه به زیاد نوشت و از او یاری خواست. حجر و یارانش در مسجد کوفه می‌نشستند و مراقب اوضاع بودند. یک بار که عمر بن حرث روز جمعه بر منبر رفت تا خطبه بخواند، به سویس سنگ ریزه پرتاب کردند. ناچار پایین آمد و به قصر رفت و در را به روی خود بست و جریان را به زیاد گزارش کرد و گفت: اگر نیازی به کوفه داری، چاره‌ای بیندیش. شیعیان با حجر، رفت و آمد داشتند و دسته جمعی همراه او به مسجد می‌آمدند و گاهی تا نصف مسجد از یاران او پر می‌شد و نگاه‌ها به آنان بود. کار به جای رسید که آشکارا از معاویه و زیاد بدگویی می‌کردند. عمر بن حدیث به مسجد آمد. فاصله قصر تا مسجد اندک بود. بزرگان شهر هم حضور داشتند. به سخنرانی پرداخت و مردم را به اطاعت و فرمانبرداری و یک پارچگی فراخواند و از تفرقه بر حذر داشت. گروهی از یاران حجر

، هماهنگ از جا بر خاستند و تکبیر گویان به سوی او رفتند و در حالی که از وی بدگویی می کردند به سوی سنگریزه پرتاب کردند. عمرو پایین آمد و به قصر شتافت و در را بست و در نامه ای جریانات را به زیاد نوشت. زیاد از وضع کوفه نگران شد و بر آشفت و گفت: اگر من نتوانم از عهده حجر برآیم و کوفه را از چنگش در آورم، کسی نیستم! وای بر تو ای حجر! کاری کنم که عبرت دیگران شوی!... و تصمیم گرفت که به کوفه برود و مشکل را حل کند. حجر بن عدی هم خود را برای برخورد با حوادث بعدی آماده ساخته بود و تصمیم داشت تا در مقابل آن ستمگران فاسق، کوتاه نیابد، هر چند جان خویش را در این راه بگذارد. زیاد به کوفه آمد و در مسجد سخنرانی تند و تهدید آمیزی کرد. آنان را که به عمرو سنگ پرتاب کرده بودند، شناسایی کرد و انگشتانشان را برید. در پی آن بود که با حجر بن عدی هم برخوردی سخت کند. حجر نیز، آن پارسای دلاور و آن شیعه پاک، از گفتن حق و افشای فاسقان حاکم هراسی نداشت. یک بار که زیاد در سخنرانی اش مکرر از معاویه به عنوان امیرالمؤمنین یاد کرد، حجر بن عدی که این لقب را ویژه و شایسته حضرت علی علیه السلام می دانست نه معاویه، به زیاد اعتراض کرد و گفت: دروغ می گویی، چنان نیست. این صحنه بار دیگر تکرار شد. حجر، مثنی ریگ بر داشت و به سوی او پرتاب کرد و گفت: دروغ می گویی، لعنت خدا بر تو! زیاد از منبر پایین آمد، نماز خواند سپس به قصر رفت، حجر هم به خانه اش بازگشت. زیاد، سوارانی را برای دستگیری یا احضار حجر فرستاد. درگیری هایی چند میان یاران حجر و سوران زیاد در گرفت؛ ولی حاضر نشد پیش زیاد برود. زیاد، این ماجرا را نیز به معاویه نوشت. حجر بن عدی در کوفه نفوذ بسیار و یاران مسلح فراوانی داشت و وجود او موی دماغ والی خیره سر بود. یک بار کسانی از سوی والی ماءمور شدند تا نزد حجر بروند و با او صحبت کنند تا دست از آن کارها بردارد و نزد والی برود، ولی حجر به آنان اعتنایی نکرد. یک بار زیاد، در خطبه های پیش از نماز جمعه آن قدر حرف زد و طول داد که وقت نماز گذشت. دوبار حجر بن عدی با گفتن الصلاة، الصلاة اشاره کرد که وقت نماز می گذرد، والی اعتنایی نکرد و به سخنرانی ادامه داد. حجر به نماز برخاست و عده ای به او اقتدا کردند. زیاد که چنین دید، فرود آمد و نماز خواند و به قصر رفت. باز هم نامه ای نوشت و معاویه را از عملکرد حجر آگاهانید. معاویه هم در پاسخ نوشت که: او را دستگیر کرده، به شام بفرست (۳۰) وقتی زیاد در مسجد خطبه می خواند، حجر بن عدی و یارانش در گوشه ای - با حضور خود فضای مسجد را پر می کرد و حرف های مخالفت آمیز می گفتند. زیاد، کوفیان و بزرگان شهر را جمع کرد و گفت: شگفتا! بدن های شما من ولی دل های شما با حجر است. با یک دست زخم می زیند و با دست دیگر مرهم می گذارید؟ شما با من هستید، ولی فرزندان و افراد قبیله تان با حجر؟ هر یک از شما بلند شوید و نزد این گروه بروید و هر کس برادر و فرزند و خویشاوندانش را از این جمع جدا کند، تا کار درست شود. و... چنان کردند و بیشتر آن گروه را از گرد حجر پراکنندند. (۳۱) حجر، با یاران اندکی در مسجد ماند. ماءموران به سوی او آمدند تا نزد زیاد ببرند و نرفت. نزدیک بود که کار به درگیری بکشد. زیاد از بالای منبر صحنه را تماشا می کرد. هواداران حجر، او را در میان گرفتند و از یکی از درهای مسجد بیرون بردند. میان آن دو گروه درگیری پیش آمد؛ اما حجر بن عدی از صحنه خارج شد و خود را به قبیله آزاد رساند و شبانه روز آن جا ماند. (۳۲) از آن پس پنهان شد، چون می دانست که زیاد، دست از او بر نخواهد داشت. هر چه می گشتند، او را نمی یافتند. اولین کسی که از بزرگان کوفه به دیدار زیاد رفت، محمد بن اشعث بود. زیاد از او خواست که برود و حجر را نزد او آورد. هر چه بهانه آورد که میان من و حجر رابطه ای نیست و... و زیاد نپذیرفت و تهدید کرد که اگر او را نیابی و نیاوری، شکمت را پاره خواهم کرد. محمد بن اشعث، غمگین و نگران بیرون رفت. در راه جریر بن عبدالله را دید و از او کمک خواست. جریر نزد زیاد وساطت کرد که به محمد بن اشعث کاری نداشته باش، من خودم حجر بن عدی را نزد تو خواهم آورد. او هم پذیرفت؛ ولی تهدید کرد که او را حاضر نکنی خودت را قطعه قطعه خواهم کرد. او سه روز مهلت خواست. نزد حجر رفت. دوازده تن از یاران حجر نیز با او بودند. حجر به این شرط پذیرفت نزد زیاد برود که او قول دهد که او را نزد معاویه بفرستد، تا هر چه نظر او باشد عملی شود. (۳۳) حجر بن عدی پس از آن

که زیاد، شرط او را پذیرفت، نزد او رفت. زیاد که بر حجر بن عدی دست یافته بود، دوست داشت او را بکشد، ولی امان و پیمانی که داده بود، مانع شد. دستور داد او را به زندان افکندند. حجر، ده شب در زندان بود، (۳۴) یاران حجر نیز مخفی شدند. زیاد، با تلاش بسیار و با کمک چهره‌های سرشناس کوفه و قبایل اطراف، توانست دوازده نفر از آنان را دستگیر کرده، و به زندان افکند. پیش از آنان را به شام بفرستد، استشهادی بر ضد آنان فراهم کرد. متنی تنظیم کردند، مبنی بر این که حجر بن عدی، از اطاعت خلیفه بیرون رفته، از مردم جدا شده، خلیفه را لعن کرده و به جنگ و فتنه فرا خوانده است، مردم را دور خود جمع کرده و به بیعت شکنی و کناره گذاشتن معاویه از خلافت تحریک کرده و به خداوند کافر گشته است. زیاد از این متن خوشش آمد. سران کوفه را واداشت تا امضا کنند. گروهی از مردم را هم وادار کرد آن متن را تائید کنند، نوعی پرونده سازی برای از میان برداشتن یک مخالف! وقتی پرونده تکمیل شد، حجر و یارانش را از زندان بیرون آوردند، همراه با غل و زنجیر و با همراهی نزدیک به صد نفر از مطمئن ترین سربازان و چند چهره دیگر را برای گواهی دادن نزد معاویه، آماده حرکت به سوی شام شدند. زیاد، نامه ای هم ضمیمه آن استشهاد کرد و ضمن اشاره به آنچه شاهدان امضا کرده اند و تائید بر فتنه انگیزی و آشوبگری حجر و یارانش، تصمیم در باره آنان را به خلیفه واگذار کرد. صحنه پرشور و غم انگیزی بود. مردم دور آن آزادگان به زنجیر کشیده شده و شیران در بند، جمع شده بودند و ناراحت و گریان بودند و در آن لحظه هم کاری نمی توانستند بکنند. بیم آن می رفت که هواداران در هنگام عزیمت آنان دست به تعرض بزنند. زیاد، آن گروه را از صبح تا شام در محوطه مسجد کوفه نگه داشت و شبانه حرکتشان داد. دختران حجر، بر سر راه او گریان ایستاده بودند. حجر بن عدی رو به آنان کرد و گفت: آن که خوراک و پوشاک شما بر عهده اوست، خداست. خدا هم پس از من باقی است. تقوا داشته باشید و خدا را بپرستید. اگر کشته شوم، شهیدم و اگر باز گردم، مورد احترام. دست خدا بر سرتان باد. و همراه هم زنجیرهای خود به راه افتاد. (۳۵) یکی از زنان شیعی، در ترسیم این صحنه و اندوه دختر حجر بر فراق پدر، ابیاتی سرود، که مضمون آن چنین است: ای ماه تابان، بر آی و بتاب، مگر نمی بینی که حجر را می برند؟ او سوی معاویه می رود تا او را به شهادت برساند. پس از حجر، جباران گستاخ تر شده، در کاخ های خود آزادی بیشتری خواهند داشت. سرزمین ها خشک و بی باران خواهد بود. ای حجر! سلامت و شاداب باشی. بیم آن دارم که طاغوت پیر شام که کشتن نیکان را حق خود می داند، تو را شهید کند. اگر هم حجر شهید شود. هر پیشوای قومی از دنیا کوچ خواهد کرد! (۳۶) این کاروان، با تدابیر شدید امنیتی راه شام را پیش گرفت. وقتی از منطقه قصر بنی مقاتل می گذشتند، عبیدالله بن حر جعفی که ساکن آن جا بود گفت: کاش گروه هایی بودند که به کمک آنان این دلیر مردان را نجات می دادیم. ندا می داد و افسوس می خورد و کسی ندایش را پاسخ نگفت. گروه حجر، با ایمان استوار پیش می رفتند. هر چند می دانستند رفتار معاویه با آنان سخت خواهد بود و شهادت را پیش رو می دیدند، اما خوش حال بودند که در راه انجام تکلیف و مبارزه با باطل، به این آزمون بزرگ مبتلا شده اند. خود را کامیاب می دیدند و پیروز، هر چند در دست مأموران اموی اسیر و دست بسته بودند. چه زیبا و شکوهمند است در تاریکی شب ها درخشیدن و با مرگ اسیر و با مرگ و جهاد خویش، به مردم بینش و آگاهی و اندیشه بخشیدن غرور کاذب دشمن به یک تکبیر بشکستن ز پای ملتی آززده و در بند کمند و حلقه زنجیر بگسستن ز پا افتادن، اما تا توان واپسین از پای ننشستن.

به سوی دمشق

گروهی که بر پیشانی آنان چلچراغ شهادت می درخشید و شوق دیدار خدا در دل ها نشان شعله می کشید، دست بسته همراه مأموران به سوی پایتخت حکومت شام روان بودند، تا پس از رسیدن به دمشق، معاویه در باره آنان تصمیم بگیرد. به منطقه مرج العذراء رسیدند. (۳۷) آن جا در زندان بودند، تا خبر به معاویه برسد و کسب تکلیف شود. برخی بر آنند که آنان را وارد دمشق

نکردند و معاویه آنان را ندید و فقط دستور کشتن آنان را داد؛ اما بیشتر بر این باورند که آنان را به دمشق هم بردند و دوباره به مرج العذراء برگرداندند. گروهی که زیاد به شام فرستاده بود، دوازده نفر بودند، به نام های: حجر بن عدی، شریک بن شداد، صیفی بن فسیل، قبیصه بن ضبیعه، محرز بن شهاب، کدام بن حیان، عبدالرحمان بن حسان، ارقم بن عبدالله، کریم بن عقیف، عاصم بن عوف، و رقاء بن سمی و عبدالله بن حویه. دو نفر دیگر را زیاد به این جمع ملحق کرد که عتبه بن اخنس و سعد بن نمران نام داشتند و مجموعه آنان چهارده نفر شدند. نامه زیاد، همراه استشهاد محلی علیه حجر و یارانش به دست معاویه رسید. معاویه در این که با این گروه چه کند، تردید داشت. از پیامدهای کشتن آنان بیمناک بود؛ چرا که حجر بن عدی سابقه درخشان و شخصیت مشهور و برجسته داشت. ابتدا درباره کشتن آنان به رایزنی پرداخت، تا نظر دیگران را بداند. گرچه مردم در اثر تبلیغات معاویه، درخواست کشتن می کردند، اما برخی از چهره های سرشناس تر نظر به گذشت و عفو می دادند. برخی هم سکوت می کردند. معاویه به ظاهر همچنان در تردید بود. نامه ای به زیاد نوشت و این دو دلی خود را به او خبر داد. زیاد، بار دیگر نامه ای نوشت، با این مضمون که شگفتا که در باره آنان هنوز در تردیدی؟ اگر کوفه را نیاز داری، حجر و یارانش را دیگر به این جا برنگردان. (۳۸) پیکی که نامه او را به دمشق می آورد، سر راه به مرج العذراء عبور کرد و زندانیان را ملاقات نمود و گفت که حامل نامه ای هستم که از آن بوی مرگ می آید. اگر حرفی، سفارشی و کاری دارید که برایتان سودمند باشد بگوئید تا عمل کنم. حجر گفت: به معاویه پیغام برسان که ما عهد شکنی نکرده ایم و آن گواهی را دشمنان و بدخواهان تنظیم کرده اند. پیک، پیام آنان را رساند؛ ولی معاویه گفت: در نظر ما، زیاد راست گو تر از حجر است! (۳۹) دو نفری را که بعدها ضمیمه حجر و یارانش کردند، کمی دیرتر به مرج العذراء رسانده بودند. ماءموری که خبر آمدن آنان را به شام می برد، با حجر دیدار کرد. حجر که در غل و زنجیر بود، گفت: به معاویه بگو که خون های ما حرام و کشتن ما نارو است، به ما امان دادند، کسی از مسلمانان را نکشته ایم که خونمان به قصاص ریخته شود! در مجلسی که معاویه درباره آنان تصمیم می گرفت، برخی به وساطت پرداختند و درباره تعدادی از آنان در خواست آزادی کردند. معاویه، شش نفر از آنان را به سبب درخواست شش نفر از یارانش که با آن زندانیان دوستی یا خویشاوندی داشتند بخشید و دستور داد آزادشان کنند. مالک بن هبیره هم در خواست کرد که پسر عمویم حجر را هم به خاطر من ببخش. معاویه گفت: او سر کرده گروه است و اگر رهایش کنم، دوباره به کوفه رفته آشوب می کند، آن گاه مجبور می شویم تو را به عراق بفرستیم تا او را برای ما بیاوری! او هم رنجید و از نزد معاویه رفت و خانه نشین شد. (۴۰)

در شهادتگاه مرج العذراء

سرزمین مرج العذراء که بازداشتگاه حجر و یاران او شده بود، از جهتی برای حجر بن عدی عزیز و خاطره انگیز بود. در فتح این سرزمین و گسترش دامنه اسلام به آن سامان، حجر بن عدی نقش داشت. در زمان خلیفه دوم آن دیار، آغوش به روی اسلام گشود. وقتی حجر را دست بسته به آن جا آوردند و نام آن جا را پرسید و فهمید، گفت: من اولین مسلمانی بودم که در این منطقه تکبیر گفتم و خدا را یاد کردم، اینک دست بسته و اسیر مرا به این جا آورده اند! (۴۱) شاید این رفتار با حجر، از پلیدی و کینه معاویه با اسلام سر چشمه می گرفت. او به هیچ ارزش دینی پایبند نبود. نخستین فاتح این سرزمین را در همان جا زندانی کرد و سرانجام هم همان جا به قتل رساند. این نوعی دهن کجی به اصول ارزشی اسلام و علاقه ای بود که حجر بن عدی به این سرزمین داشت و در آن جا جهاد و فتح کرده بود. معاویه سه نفر را ماءمور کرد که به مرج العذراء بروند و آن گروه را به قتل برسانند. یکی از آنان به نام هدبه بن فیاض، یک چشم داشت. کریم بن عقیف، یکی از یاران زندانی حجر که نگاهش به او افتاد، گفت: اگر فال بد زدن حقیقت داشته باشد. به نظرم نصف ما کشته می شویم و نصف دیگر آزاد می شویم! و... همان گونه هم شد. (۴۲) همراه آن سه ماءمور، کسی هم برای رها ساختن آن شش نفر آمده بود. آنان که از مرگ نجات یافتند عبارت بودند از:

عاصم ، ورقاء ، ارقم ، عتبہ ، سعد و عبدالله . ماءموران به بقیه گفتند : ماءموریت داریم به شما ابلاغ کنیم اگر از علی علیه السلام اظهار براءت کنید و او را لعن کنید ، رهایتان می کنیم ، و گر نه کشته خواهید شد . گفتند : هرگز چنین نخواهیم کرد . آن ماءمور یک چشم وقتی پیش حجر آمد ، گفت : ای سر دسته گمراهی و سر چشمه کفر و سر کشتی ، ای دوستدار ابو تراب ! معاویه مرا به کشتن تو و یارانت فرمان داده است ، مگر آن که از کفر خود برگردید و از علی علیه السلام بیزاری بجوید . حجر و همراهانش گفتند : صبر بر تیزی شمشیر ، برایمان آسان تر از چیزی است که ما را به آن می خوانید . رفتن به دیدار خدا و پیامبر و علی ، برایمان محبوب تر از ورود به دوزخ است . (۴۳) بارها از آنان خواستند که از امیر المومنین علی علیه السلام بیزاری بجویند تا آزاد شوند؛ ولی آنان زیر باز نرفتند و پذیرای شهادت در راه عشق مولا شدند . قبرهایی برای آنان کردند ، کفن ها ایشان را آماده ساختند . حجر گفت : مثل این که کافریم ، ما را می کشند و مثل آن که مسلمانیم ، ما را کفن می کنند ! (۴۴) غل و زنجیرهایشان را گشودند . آنان همه آن شب را به نماز پرداختند . زمزمه دعا و نمازشان بلند بود و آماده رو به رو شدن با عروس شهادت بودند . شب خوشی داشتند . صبح شد . باز هم برای آخرین بار ، به آنان پیشنهاد شد که از علی علیه السلام بیزاری بجویند . گفتند : خیر ، ما پیرو و شیفته اویم و از آنان که وی از ایشان بیزار بود ، بیزاریم . ماءموران آماده شدند که آنان را به قتل برسانند . در آن لحظه ، حجر بن عدی حدیثی نقل کرد . گفت : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده بود : ای حجر ! در راه محبت علی ، با شکنجه کشته می شوی ، وقتی سرت به زمین برسد ، از زیر آن چشمه ای می جوشد و سرت را شست و شو می دهد . یاران حجر ، بی تاب شهادت بودند و پروانه وار برگرد چلچراغ شهادت می چرخیدند و هر کدامشان می خواستند زودتر به این فیض بزرگ برسند . یکایک در خون خویش تپیدند و داستان جاودانگی در سایه شهادت را نگاهشتند ، تا آن که نوبت به حجر رسید . هدبه بن فیاض ، ماءموریت داشت حجر بن عدی را گردن بزند . طبق برخی نقل ها ، فرزند حجر به نام همام نیز همراه پدر بود . صحنه کشتن پدر در پیش چشمان فرزند ، بسیار تکان دهنده و برای حجر نگران کننده بود . حجر بن عدی بیم آن داشت که اگر فرزند کم سن و سالش شاهد آن صحنه فجیع و هولناک باشد . روحیه خود را از دست بدهد و دست از راه حق و مرام اهل بیت بردارد . به جلاله گفت : اگر به کشتن پسر همام نیز ماءموریت داری ، او را زودتر از من به قتل برسان . جلاله نیز چنین کرد . وقتی به حجر گفته شد چرا چنین خواستی و داغدار فرزند نوجوان خویش شدی ، گفت : ترسیدم وقتی شمشیر را بر گردن من ببیند وحشت کند و دست از والای امیرالمؤمنین علیه السلام بردارد و در نتیجه ، در روز قیامت من و او در بهشت برین که خداوند به صابران وعده داده است ، همراه هم نباشیم . این بود که نخواستم او شاهد شهادت من باشد . این نهایت ایثار و فداکاری در راه حق است و از صحنه های نادر به شمار می رود . یکی از محققان (۴۵) در ترسیم این بخش از حادثه ، که بسیار زیبا و بر خور دار از اوج حماسه است می نویسد :

سر مطهر آن نوجوان در برابر نگاه های پدر بر زمین چرخید و کنار آن پیکر پاک و خونین قرار گرفت . در حالی که پدر ، این منظره جانگداز را تماشا می کرد ، دست به آسمان گشود و خدا را بر این نعمت سپاس گفت ، نعمت جهاد و صبر ، نعمت این که فرزندش فدای راه حق شد و از عقیده اش دست نشست . پدر کنار جسد فرزند دلبد و شهیدش نشست ، خاک و خون از چهره او پاک کرد و بر پیشانی او بوسه زد ، بوسه ای که عمیق ترین رنج های یک انسان را همراه داشت . سپس خطاب به فرزند شهیدش چنین گفت : خداوند رو سفیدت گرداند ، همچنان که مرا نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو سفید ساختی . راستی که ایمان معجزه می کند و انسان را در پیشگاه این همه عظمت روحی و جلوه باطنی و جان روشن و الهی ، خاضع می سازد . همین روحیه ها و ایمان ها بود که از سوی پیروان حق و یاران علی ابن ابی طالب علیه السلام آشکار می شد و قدرت اهریمنی امویان را به لرزه می انداخت . حجر بن عدی دیگر نگران فرزند و باختن روحیه و سست شدن ایمان او نبود و آمادگی کامل برای استقبال از شهادت در راه عقیده داشت ، ولی در آخرین لحظات ، می خواست باز هم روح بلند خویش را در آستان عظمت خدا به نیایش وا دارد . حجر ، در آستانه شهادت ، از آنان مهلت خواست تا دو رکعت نماز بخواند و برای آخرین بار ، بندگی خویش را در آستان پروردگار ،

ابراز کند. به آنان گفت: بگذارید وضو بگیریم. اجازه دادند. چون وضو ساخت، گفت: بگذارید دو رکعت نماز بخوانم، به خدا سوگند من هرگز وضو نگرفته‌ام مگر آن که با آن، دو رکعت نماز خوانده‌ام. گذاشتند دو رکعت نماز خواند. به نظر آنان نمازش طولانی شد. گفتند: خیلی طول دادی، نکند از مرگ ترسیده‌ای؟ حجر گفت: اگر هم بترسم رواست، شمشیری آخته می‌بینم و کفنی گسترده و قبری کنده شده. ولی باور کنید که این کوتاه‌ترین نمازی بود که تا کنون خوانده‌ام! آن‌گاه گفت: خدایا! از این امت به درگناهت شکایت می‌آورم. کوفیان بر ضد ما گواهی دادند و شامیان ما را می‌کشند. و افزود: به خدا سوگند، اگر مرا در اینجا می‌کشید، بدانید که من نخستین کسی هستم که در این سرزمین ندای توحید سر دادم و نخستین کسی هستم که در این جا مرا می‌کشند. (۴۶) به آنان گفت: مرا با همین بند و زنجیر بکشید و خون هایم را مشوید، می‌خواهم معاویه را در قیامت با این حال، دیدار کنم. (۴۷) سرانجام، حجر بن عدی با تیغ همان هدبه یک چشم به شهادت رسید، در حالی که می‌گفت: حبیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به چنین روزی خبر داده بود. آن روز، مرج العذراء به خون این شش شهید جاودانه رنگین شد: حجر بن عدی، شریک بن شداد حضرمی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیصه بن ضبیعه عبسی، محرز بن شهاب تمیمی، کدام بن حیان عنزی. در برخی نقل‌ها، نام همام، فرزند نوجوان حجر بن عدی را هم آورده‌اند که پیش از پدر، او را به شهادت رساندند. بر پیکر آن شهیدان نماز خواندند و همان جا به خاک سپردند. اکنون ضریحی قبر آن شش شهید را در بر گرفته است و در کنار آن مسجدی قدیمی است. مزار حجر بن عدی و یاران به خون خفته‌اش، سمبل جهاد در راه عقیده و حب اهل بیت و عشق به امیرالمؤمنین و الهام بخش فداکاری در راه حق است. شهادت حجر بن عدی و یارانش در سال ۵۱ هجری بود. خون حجر، به ما چنین می‌آموزد: - فداکاری و قربانی شدن در راه محبت و دوستی، آسان است. - شهیدان عشق، با شهادت خود راه حق و عزت را هموار ساختند. - مسلمانان راستین، مصالح دین را بر منافع دنیوی ترجیح می‌دهد. - استواری بر سر ایمان و عقیده، خصلت مردان آزاده است. - برترین جهاد، سخن حق در برابر حکومت ستمگر است. - دوره باطل گذرا، اما دولت حق، ابدی است. آری... مسافران رهی سرخ از اعتیاد به بودن از اعتیاد به ماندن به بال‌های سفید فرشتگان چو نشستند. به شوق شهر شهادت از این سیاهی زندان، وز این اقامت در بند رها شدند و برستند ز دست بسته خود، دستبند گشودند ز پای خسته خود، پای بند گسستند و درب‌های قفس را که سالیان درازی به قفل قدرت طاغوت، بسته بود شکستند و بندهای ستم را، به بازوان توانا و لاله‌گون شهادت به حکم معجزه خون زهم دریده، پریدند، تا که شهادت دهند که هستند (۴۸)

بازتاب شهادت

خون پاک شهید، هم افشاگر جلاخان است، هم الهام بخش رهپویان حق و حماسه‌سازان در راه ایمان. حجر، به دیدار خدا شتافت و بار سنگین جهاد تا مرز شهادت را به سر منزل رساند؛ اما ننگی جاودان بر معاویه باقی ماند. پس از شهادت او، عده‌ای از چاپلوسان دربار معاویه، به او تبریک گفتند که یکی از سرسخت‌ترین دشمنانش در کوفه از میان رفت؛ اما در همان مجلس، سخن از صلابت و پایداری حجر بود و لحظات قبل از شهادتش را بازگو می‌کردند. معاویه لب به سخن گشود و گفت: اگر من در میان یارانم چند نفر همچون حجر داشتم، دامنه حکومت امویان را تا همه جای دنیا می‌گستراندم؛ ولی... حیف و هیهات! کجا من امثال حجر را دارم؟ کسانی که در راه باورهایشان با تمام صلابت، فداکاری می‌کنند. و پس از درنگی آمیخته به غصه و حسرت گفت: روز من باحجر، بسی طولانی خواهد بود! (۴۹) (اشاره‌ای بود به دادگاه عدل الهی در قیامت). زیاد در کوفه پس از شهادت حجر، دستور داد خانه‌اش را ویران کردند. مختار هم که در کوفه قیام کرد، کسانی را در پی محمد بن اشعث (از عوامل تحویل دهنده حجر به زیاد) فرستاد. او گریخته بود. به دستور مختار خانه‌اش را ویران کردند و با خشت و گل آن خانه حجر بن عدی را که زیاد خراب کرده بود، بازسازی کردند. (۵۰) شهادت حجر، بر مردم کوفه تاءثیر بسیار گذاشت. از کوفیان

نقل شده است که: نخستین ذلتی که بر ما وارد شد، شهادت حجر، دعوت زیاد به براءت از علی علیه السلام و شهادت امام حسین علیه السلام بود. (۵۱) پس از آن فاجعه، هر کس آن را می شنید متاثر می شد. حتی وابستگان به دربار اموی نیز گاهی نمی توانستند حسرت و ناراحتی خود را مخفی کنند. عایشه نیز در این مورد به معاویه انتقاد کرد و حجر را ستود. معاویه پاسخ قانع کننده ای برای معترضان نداشت. گاهی استناد به گزارش زیاد از کوفه می کرد که حجر را یاغی و فتنه انگیز معرفی کرده بود. وقتی معاویه به سفر حج رفت، به مدینه آمد. می خواست به دیدار عایشه رود. عایشه اجازه نمی داد و اعتراضش یکی بر کشته شدن محمد بن ابی بکر بود، یکی هم بر شهادت حجر، که هر دو به دست معاویه انجام گرفته بود. معاویه آنقدر عذر خواهی کرد تا عایشه راضی شد. عایشه برای معاویه این حدیث پیامبر را خواند که فرموده بود: در مرج العذراء گروهی کشته می شود که خداوند و آسمانیان به نفع آنان خشمگین می شوند. (۵۲) کوفیان، پیوسته شهادت او را بزرگ می دانستند و از حوادث تلخ می شوند. وقتی خبر به کوفه رسید، جمعی از بزرگان کوفه در مدینه خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و گزارش دادند. شهادت وی بر امام حسین علیه السلام نیز بسیار تلخ و گران بود. آن گروه مدتی در مدینه بودند و با سید الشهداء علیه السلام رفت و آمد می کردند. مروان بن حکم که آن روز والی مدینه بود، به معاویه خبر داد. معاویه که این گونه فعالیت ها را بر خلاف پیمانی می پنداشت که با امام مجتبی علیه السلام بسته بود، نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و اعتراض کرد. حسین بن علی علیه السلام در نامه ای بلند، پاسخ یاره های معاویه را نوشت. از جمله در آن نامه آمده بود: آیا تو قاتل حجر و یاران پارسا و عابد او نبودی؟ آنان که با بدعت ها سر ناسازگاری داشتند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند و تو آنان را از روی ستم و تجاوز کشتی، پس از آن که به آنان امان داده بودی و این از روی گستاخی بر خدا و سبک شمردن عهد و پیمان بود. . . . (۵۳) در سالی که معاویه پس از قتل حجر به مکه آمده بود، حسین بن علی علیه السلام را ملاقات کرد. به امام حسین علیه السلام گفت: آیا خبر دار شدی که با حجر و یارانش و پیروان او و شیعیان پدرت چه کردیم؟ امام پرسید: چه کردید؟ معاویه از روی طعنه و استهزا گفت: آنان را کشتیم، کفن کردیم و بر آنان نماز خواندیم و به خاک سپردیم. حسین بن علی علیه السلام خنده ای کرد و فرمود: ای معاویه! آنان روز قیامت با تو به دشمنی بر می خیزند. ولی. . . ما اگر پیروان تو را می کشتیم، نه کفن می کردیم، نه بر آنان نماز می خواندیم و نه به خاک می سپردیم (۵۴) (یعنی آنان را مسلمان نمی دانیم!). می گویند معاویه بعدها از کشتن حجر و یارانش پشیمان شد؛ ولی. . . این پشیمانی سودی نداشت. همواره آن فاجعه را یاد می کرد و کشتن حجر، همچون کابوسی گریبانگیر او بود و تا دم مرگ، رهایش نمی کرد. معاویه و زیاد، گرفتار عذاب درون و نفرت مردم و مرگی ذلیلانه شدند. ولی شهیدان خطه مرج العذراء، به جاودانگی پیوستند و نامشان سر لوحه دفتر عشق و دیباچه شرف و آزادگی شد. اینک، کدام مرد رشیدی است. تا رشته رسالت او را در دست، عاشقانه بگیرد؟ اینک. . . کدام مرد؟

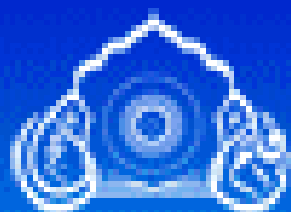
پی نوشتها

۱- شماره نخست از سلسله کتاب های شهداء الولااء کتاب دکتر لیب بیضون در سال ۱۴۲۱ در قطع وزیری، ۱۷۵ صفحه از سوی مؤلف محترم در دمشق منتشر شده است، چاپ دیگر آن از سوی انتشارات بوستان کتاب در قم. ۲- نام منطقه ای در شمال دمشق، حجر و یارانش را در همان جا نیز شهید کردند و مدفن آنان نیز همان جاست. ۳- حاکم نیشابوری، مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۴۶۸. ۴- الاغانی، ج ۱۶، ص ۸۹. ۵- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۷۱. ۶- ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۳۲۹. ۷- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۸۵. ۸- ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۲۳۱. ۹- ۱. ۱۰- ۱. ۱۱- ۱. ۱۲- ۱. ۱۳- ۱. ۱۴- ۱. ۱۵- ۱. ۱۶- ۱. ۱۷- ۱. ۱۸- ۱. ۱۹- ۱. ۲۰- ۱. ۲۱- ۱. ۲۲- ۱. ۲۳- ۱. ۲۴- ۱. ۲۵- ۱. ۲۶- ۱. ۲۷- ۱. ۲۸- ۱. ۲۹- ۱. ۳۰- ۱. ۳۱- ۱. ۳۲- ۱. ۳۳- ۱. ۳۴- ۱. ۳۵- ۱. ۳۶- ۱. ۳۷- ۱. ۳۸- ۱. ۳۹- ۱. ۴۰- ۱. ۴۱- ۱. ۴۲- ۱. ۴۳- ۱. ۴۴- ۱. ۴۵- ۱. ۴۶- ۱. ۴۷- ۱. ۴۸- ۱. ۴۹- ۱. ۵۰- ۱. ۵۱- ۱. ۵۲- ۱. ۵۳- ۱. ۵۴- ۱. ۵۵- ۱. ۵۶- ۱. ۵۷- ۱. ۵۸- ۱. ۵۹- ۱. ۶۰- ۱. ۶۱- ۱. ۶۲- ۱. ۶۳- ۱. ۶۴- ۱. ۶۵- ۱. ۶۶- ۱. ۶۷- ۱. ۶۸- ۱. ۶۹- ۱. ۷۰- ۱. ۷۱- ۱. ۷۲- ۱. ۷۳- ۱. ۷۴- ۱. ۷۵- ۱. ۷۶- ۱. ۷۷- ۱. ۷۸- ۱. ۷۹- ۱. ۸۰- ۱. ۸۱- ۱. ۸۲- ۱. ۸۳- ۱. ۸۴- ۱. ۸۵- ۱. ۸۶- ۱. ۸۷- ۱. ۸۸- ۱. ۸۹- ۱. ۹۰- ۱. ۹۱- ۱. ۹۲- ۱. ۹۳- ۱. ۹۴- ۱. ۹۵- ۱. ۹۶- ۱. ۹۷- ۱. ۹۸- ۱. ۹۹- ۱. ۱۰۰- ۱. ۱۰۱- ۱. ۱۰۲- ۱. ۱۰۳- ۱. ۱۰۴- ۱. ۱۰۵- ۱. ۱۰۶- ۱. ۱۰۷- ۱. ۱۰۸- ۱. ۱۰۹- ۱. ۱۱۰- ۱. ۱۱۱- ۱. ۱۱۲- ۱. ۱۱۳- ۱. ۱۱۴- ۱. ۱۱۵- ۱. ۱۱۶- ۱. ۱۱۷- ۱. ۱۱۸- ۱. ۱۱۹- ۱. ۱۲۰- ۱. ۱۲۱- ۱. ۱۲۲- ۱. ۱۲۳- ۱. ۱۲۴- ۱. ۱۲۵- ۱. ۱۲۶- ۱. ۱۲۷- ۱. ۱۲۸- ۱. ۱۲۹- ۱. ۱۳۰- ۱. ۱۳۱- ۱. ۱۳۲- ۱. ۱۳۳- ۱. ۱۳۴- ۱. ۱۳۵- ۱. ۱۳۶- ۱. ۱۳۷- ۱. ۱۳۸- ۱. ۱۳۹- ۱. ۱۴۰- ۱. ۱۴۱- ۱. ۱۴۲- ۱. ۱۴۳- ۱. ۱۴۴- ۱. ۱۴۵- ۱. ۱۴۶- ۱. ۱۴۷- ۱. ۱۴۸- ۱. ۱۴۹- ۱. ۱۵۰- ۱. ۱۵۱- ۱. ۱۵۲- ۱. ۱۵۳- ۱. ۱۵۴- ۱. ۱۵۵- ۱. ۱۵۶- ۱. ۱۵۷- ۱. ۱۵۸- ۱. ۱۵۹- ۱. ۱۶۰- ۱. ۱۶۱- ۱. ۱۶۲- ۱. ۱۶۳- ۱. ۱۶۴- ۱. ۱۶۵- ۱. ۱۶۶- ۱. ۱۶۷- ۱. ۱۶۸- ۱. ۱۶۹- ۱. ۱۷۰- ۱. ۱۷۱- ۱. ۱۷۲- ۱. ۱۷۳- ۱. ۱۷۴- ۱. ۱۷۵- ۱. ۱۷۶- ۱. ۱۷۷- ۱. ۱۷۸- ۱. ۱۷۹- ۱. ۱۸۰- ۱. ۱۸۱- ۱. ۱۸۲- ۱. ۱۸۳- ۱. ۱۸۴- ۱. ۱۸۵- ۱. ۱۸۶- ۱. ۱۸۷- ۱. ۱۸۸- ۱. ۱۸۹- ۱. ۱۹۰- ۱. ۱۹۱- ۱. ۱۹۲- ۱. ۱۹۳- ۱. ۱۹۴- ۱. ۱۹۵- ۱. ۱۹۶- ۱. ۱۹۷- ۱. ۱۹۸- ۱. ۱۹۹- ۱. ۲۰۰- ۱. ۲۰۱- ۱. ۲۰۲- ۱. ۲۰۳- ۱. ۲۰۴- ۱. ۲۰۵- ۱. ۲۰۶- ۱. ۲۰۷- ۱. ۲۰۸- ۱. ۲۰۹- ۱. ۲۱۰- ۱. ۲۱۱- ۱. ۲۱۲- ۱. ۲۱۳- ۱. ۲۱۴- ۱. ۲۱۵- ۱. ۲۱۶- ۱. ۲۱۷- ۱. ۲۱۸- ۱. ۲۱۹- ۱. ۲۲۰- ۱. ۲۲۱- ۱. ۲۲۲- ۱. ۲۲۳- ۱. ۲۲۴- ۱. ۲۲۵- ۱. ۲۲۶- ۱. ۲۲۷- ۱. ۲۲۸- ۱. ۲۲۹- ۱. ۲۳۰- ۱. ۲۳۱- ۱. ۲۳۲- ۱. ۲۳۳- ۱. ۲۳۴- ۱. ۲۳۵- ۱. ۲۳۶- ۱. ۲۳۷- ۱. ۲۳۸- ۱. ۲۳۹- ۱. ۲۴۰- ۱. ۲۴۱- ۱. ۲۴۲- ۱. ۲۴۳- ۱. ۲۴۴- ۱. ۲۴۵- ۱. ۲۴۶- ۱. ۲۴۷- ۱. ۲۴۸- ۱. ۲۴۹- ۱. ۲۵۰- ۱. ۲۵۱- ۱. ۲۵۲- ۱. ۲۵۳- ۱. ۲۵۴- ۱. ۲۵۵- ۱. ۲۵۶- ۱. ۲۵۷- ۱. ۲۵۸- ۱. ۲۵۹- ۱. ۲۶۰- ۱. ۲۶۱- ۱. ۲۶۲- ۱. ۲۶۳- ۱. ۲۶۴- ۱. ۲۶۵- ۱. ۲۶۶- ۱. ۲۶۷- ۱. ۲۶۸- ۱. ۲۶۹- ۱. ۲۷۰- ۱. ۲۷۱- ۱. ۲۷۲- ۱. ۲۷۳- ۱. ۲۷۴- ۱. ۲۷۵- ۱. ۲۷۶- ۱. ۲۷۷- ۱. ۲۷۸- ۱. ۲۷۹- ۱. ۲۸۰- ۱. ۲۸۱- ۱. ۲۸۲- ۱. ۲۸۳- ۱. ۲۸۴- ۱. ۲۸۵- ۱. ۲۸۶- ۱. ۲۸۷- ۱. ۲۸۸- ۱. ۲۸۹- ۱. ۲۹۰- ۱. ۲۹۱- ۱. ۲۹۲- ۱. ۲۹۳- ۱. ۲۹۴- ۱. ۲۹۵- ۱. ۲۹۶- ۱. ۲۹۷- ۱. ۲۹۸- ۱. ۲۹۹- ۱. ۳۰۰- ۱. ۳۰۱- ۱. ۳۰۲- ۱. ۳۰۳- ۱. ۳۰۴- ۱. ۳۰۵- ۱. ۳۰۶- ۱. ۳۰۷- ۱. ۳۰۸- ۱. ۳۰۹- ۱. ۳۱۰- ۱. ۳۱۱- ۱. ۳۱۲- ۱. ۳۱۳- ۱. ۳۱۴- ۱. ۳۱۵- ۱. ۳۱۶- ۱. ۳۱۷- ۱. ۳۱۸- ۱. ۳۱۹- ۱. ۳۲۰- ۱. ۳۲۱- ۱. ۳۲۲- ۱. ۳۲۳- ۱. ۳۲۴- ۱. ۳۲۵- ۱. ۳۲۶- ۱. ۳۲۷- ۱. ۳۲۸- ۱. ۳۲۹- ۱. ۳۳۰- ۱. ۳۳۱- ۱. ۳۳۲- ۱. ۳۳۳- ۱. ۳۳۴- ۱. ۳۳۵- ۱. ۳۳۶- ۱. ۳۳۷- ۱. ۳۳۸- ۱. ۳۳۹- ۱. ۳۴۰- ۱. ۳۴۱- ۱. ۳۴۲- ۱. ۳۴۳- ۱. ۳۴۴- ۱. ۳۴۵- ۱. ۳۴۶- ۱. ۳۴۷- ۱. ۳۴۸- ۱. ۳۴۹- ۱. ۳۵۰- ۱. ۳۵۱- ۱. ۳۵۲- ۱. ۳۵۳- ۱. ۳۵۴- ۱. ۳۵۵- ۱. ۳۵۶- ۱. ۳۵۷- ۱. ۳۵۸- ۱. ۳۵۹- ۱. ۳۶۰- ۱. ۳۶۱- ۱. ۳۶۲- ۱. ۳۶۳- ۱. ۳۶۴- ۱. ۳۶۵- ۱. ۳۶۶- ۱. ۳۶۷- ۱. ۳۶۸- ۱. ۳۶۹- ۱. ۳۷۰- ۱. ۳۷۱- ۱. ۳۷۲- ۱. ۳۷۳- ۱. ۳۷۴- ۱. ۳۷۵- ۱. ۳۷۶- ۱. ۳۷۷- ۱. ۳۷۸- ۱. ۳۷۹- ۱. ۳۸۰- ۱. ۳۸۱- ۱. ۳۸۲- ۱. ۳۸۳- ۱. ۳۸۴- ۱. ۳۸۵- ۱. ۳۸۶- ۱. ۳۸۷- ۱. ۳۸۸- ۱. ۳۸۹- ۱. ۳۹۰- ۱. ۳۹۱- ۱. ۳۹۲- ۱. ۳۹۳- ۱. ۳۹۴- ۱. ۳۹۵- ۱. ۳۹۶- ۱. ۳۹۷- ۱. ۳۹۸- ۱. ۳۹۹- ۱. ۴۰۰- ۱. ۴۰۱- ۱. ۴۰۲- ۱. ۴۰۳- ۱. ۴۰۴- ۱. ۴۰۵- ۱. ۴۰۶- ۱. ۴۰۷- ۱. ۴۰۸- ۱. ۴۰۹- ۱. ۴۱۰- ۱. ۴۱۱- ۱. ۴۱۲- ۱. ۴۱۳- ۱. ۴۱۴- ۱. ۴۱۵- ۱. ۴۱۶- ۱. ۴۱۷- ۱. ۴۱۸- ۱. ۴۱۹- ۱. ۴۲۰- ۱. ۴۲۱- ۱. ۴۲۲- ۱. ۴۲۳- ۱. ۴۲۴- ۱. ۴۲۵- ۱. ۴۲۶- ۱. ۴۲۷- ۱. ۴۲۸- ۱. ۴۲۹- ۱. ۴۳۰- ۱. ۴۳۱- ۱. ۴۳۲- ۱. ۴۳۳- ۱. ۴۳۴- ۱. ۴۳۵- ۱. ۴۳۶- ۱. ۴۳۷- ۱. ۴۳۸- ۱. ۴۳۹- ۱. ۴۴۰- ۱. ۴۴۱- ۱. ۴۴۲- ۱. ۴۴۳- ۱. ۴۴۴- ۱. ۴۴۵- ۱. ۴۴۶- ۱. ۴۴۷- ۱. ۴۴۸- ۱. ۴۴۹- ۱. ۴۵۰- ۱. ۴۵۱- ۱. ۴۵۲- ۱. ۴۵۳- ۱. ۴۵۴- ۱. ۴۵۵- ۱. ۴۵۶- ۱. ۴۵۷- ۱. ۴۵۸- ۱. ۴۵۹- ۱. ۴۶۰- ۱. ۴۶۱- ۱. ۴۶۲- ۱. ۴۶۳- ۱. ۴۶۴- ۱. ۴۶۵- ۱. ۴۶۶- ۱. ۴۶۷- ۱. ۴۶۸- ۱. ۴۶۹- ۱. ۴۷۰- ۱. ۴۷۱- ۱. ۴۷۲- ۱. ۴۷۳- ۱. ۴۷۴- ۱. ۴۷۵- ۱. ۴۷۶- ۱. ۴۷۷- ۱. ۴۷۸- ۱. ۴۷۹- ۱. ۴۸۰- ۱. ۴۸۱- ۱. ۴۸۲- ۱. ۴۸۳- ۱. ۴۸۴- ۱. ۴۸۵- ۱. ۴۸۶- ۱. ۴۸۷- ۱. ۴۸۸- ۱. ۴۸۹- ۱. ۴۹۰- ۱. ۴۹۱- ۱. ۴۹۲- ۱. ۴۹۳- ۱. ۴۹۴- ۱. ۴۹۵- ۱. ۴۹۶- ۱. ۴۹۷- ۱. ۴۹۸- ۱. ۴۹۹- ۱. ۵۰۰- ۱. ۵۰۱- ۱. ۵۰۲- ۱. ۵۰۳- ۱. ۵۰۴- ۱. ۵۰۵- ۱. ۵۰۶- ۱. ۵۰۷- ۱. ۵۰۸- ۱. ۵۰۹- ۱. ۵۱۰- ۱. ۵۱۱- ۱. ۵۱۲- ۱. ۵۱۳- ۱. ۵۱۴- ۱. ۵۱۵- ۱. ۵۱۶- ۱. ۵۱۷- ۱. ۵۱۸- ۱. ۵۱۹- ۱. ۵۲۰- ۱. ۵۲۱- ۱. ۵۲۲- ۱. ۵۲۳- ۱. ۵۲۴- ۱. ۵۲۵- ۱. ۵۲۶- ۱. ۵۲۷- ۱. ۵۲۸- ۱. ۵۲۹- ۱. ۵۳۰- ۱. ۵۳۱- ۱. ۵۳۲- ۱. ۵۳۳- ۱. ۵۳۴- ۱. ۵۳۵- ۱. ۵۳۶- ۱. ۵۳۷- ۱. ۵۳۸- ۱. ۵۳۹- ۱. ۵۴۰- ۱. ۵۴۱- ۱. ۵۴۲- ۱. ۵۴۳- ۱. ۵۴۴- ۱. ۵۴۵- ۱. ۵۴۶- ۱. ۵۴۷- ۱. ۵۴۸- ۱. ۵۴۹- ۱. ۵۵۰- ۱. ۵۵۱- ۱. ۵۵۲- ۱. ۵۵۳- ۱. ۵۵۴- ۱. ۵۵۵- ۱. ۵۵۶- ۱. ۵۵۷- ۱. ۵۵۸- ۱. ۵۵۹- ۱. ۵۶۰- ۱. ۵۶۱- ۱. ۵۶۲- ۱. ۵۶۳- ۱. ۵۶۴- ۱. ۵۶۵- ۱. ۵۶۶- ۱. ۵۶۷- ۱. ۵۶۸- ۱. ۵۶۹- ۱. ۵۷۰- ۱. ۵۷۱- ۱. ۵۷۲- ۱. ۵۷۳- ۱. ۵۷۴- ۱. ۵۷۵- ۱. ۵۷۶- ۱. ۵۷۷- ۱. ۵۷۸- ۱. ۵۷۹- ۱. ۵۸۰- ۱. ۵۸۱- ۱. ۵۸۲- ۱. ۵۸۳- ۱. ۵۸۴- ۱. ۵۸۵- ۱. ۵۸۶- ۱. ۵۸۷- ۱. ۵۸۸- ۱. ۵۸۹- ۱. ۵۹۰- ۱. ۵۹۱- ۱. ۵۹۲- ۱. ۵۹۳- ۱. ۵۹۴- ۱. ۵۹۵- ۱. ۵۹۶- ۱. ۵۹۷- ۱. ۵۹۸- ۱. ۵۹۹- ۱. ۶۰۰- ۱. ۶۰۱- ۱. ۶۰۲- ۱. ۶۰۳- ۱. ۶۰۴- ۱. ۶۰۵- ۱. ۶۰۶- ۱. ۶۰۷- ۱. ۶۰۸- ۱. ۶۰۹- ۱. ۶۱۰- ۱. ۶۱۱- ۱. ۶۱۲- ۱. ۶۱۳- ۱. ۶۱۴- ۱. ۶۱۵- ۱. ۶۱۶- ۱. ۶۱۷- ۱. ۶۱۸- ۱. ۶۱۹- ۱. ۶۲۰- ۱. ۶۲۱- ۱. ۶۲۲- ۱. ۶۲۳- ۱. ۶۲۴- ۱. ۶۲۵- ۱. ۶۲۶- ۱. ۶۲۷- ۱. ۶۲۸- ۱. ۶۲۹- ۱. ۶۳۰- ۱. ۶۳۱- ۱. ۶۳۲- ۱. ۶۳۳- ۱. ۶۳۴- ۱. ۶۳۵- ۱. ۶۳۶- ۱. ۶۳۷- ۱. ۶۳۸- ۱. ۶۳۹- ۱. ۶۴۰- ۱. ۶۴۱- ۱. ۶۴۲- ۱. ۶۴۳- ۱. ۶۴۴- ۱. ۶۴۵- ۱. ۶۴۶- ۱. ۶۴۷- ۱. ۶۴۸- ۱. ۶۴۹- ۱. ۶۵۰- ۱. ۶۵۱- ۱. ۶۵۲- ۱. ۶۵۳- ۱. ۶۵۴- ۱. ۶۵۵- ۱. ۶۵۶- ۱. ۶۵۷- ۱. ۶۵۸- ۱. ۶۵۹- ۱. ۶۶۰- ۱. ۶۶۱- ۱. ۶۶۲- ۱. ۶۶۳- ۱. ۶۶۴- ۱. ۶۶۵- ۱. ۶۶۶- ۱. ۶۶۷- ۱. ۶۶۸- ۱. ۶۶۹- ۱. ۶۷۰- ۱. ۶۷۱- ۱. ۶۷۲- ۱. ۶۷۳- ۱. ۶۷۴- ۱. ۶۷۵- ۱. ۶۷۶- ۱. ۶۷۷- ۱. ۶۷۸- ۱. ۶۷۹- ۱. ۶۸۰- ۱. ۶۸۱- ۱. ۶۸۲- ۱. ۶۸۳- ۱. ۶۸۴- ۱. ۶۸۵- ۱. ۶۸۶- ۱. ۶۸۷- ۱. ۶۸۸- ۱. ۶۸۹- ۱. ۶۹۰- ۱. ۶۹۱- ۱. ۶۹۲- ۱. ۶۹۳- ۱. ۶۹۴- ۱. ۶۹۵- ۱. ۶۹۶- ۱. ۶۹۷- ۱. ۶۹۸- ۱. ۶۹۹- ۱. ۷۰۰- ۱. ۷۰۱- ۱. ۷۰۲- ۱. ۷۰۳- ۱. ۷۰۴- ۱. ۷۰۵- ۱. ۷۰۶- ۱. ۷۰۷- ۱. ۷۰۸- ۱. ۷۰۹- ۱. ۷۱۰- ۱. ۷۱۱- ۱. ۷۱۲- ۱. ۷۱۳- ۱. ۷۱۴- ۱. ۷۱۵- ۱. ۷۱۶- ۱. ۷۱۷- ۱. ۷۱۸- ۱. ۷۱۹- ۱. ۷۲۰- ۱. ۷۲۱- ۱. ۷۲۲- ۱. ۷۲۳- ۱. ۷۲۴- ۱. ۷۲۵- ۱. ۷۲۶- ۱. ۷۲۷- ۱. ۷۲۸- ۱. ۷۲۹- ۱. ۷۳۰- ۱. ۷۳۱- ۱. ۷۳۲- ۱. ۷۳۳- ۱. ۷۳۴- ۱. ۷۳۵- ۱. ۷۳۶- ۱. ۷۳۷- ۱. ۷۳۸- ۱. ۷۳۹- ۱. ۷۴۰- ۱. ۷۴۱- ۱. ۷۴۲- ۱. ۷۴۳- ۱. ۷۴۴- ۱. ۷۴۵- ۱. ۷۴۶- ۱. ۷۴۷- ۱. ۷۴۸- ۱. ۷۴۹- ۱. ۷۵۰- ۱. ۷۵۱- ۱. ۷۵۲- ۱. ۷۵۳- ۱. ۷۵۴- ۱. ۷۵۵- ۱. ۷۵۶- ۱. ۷۵۷- ۱. ۷۵۸- ۱. ۷۵۹- ۱. ۷۶۰- ۱. ۷۶۱- ۱. ۷۶۲- ۱. ۷۶۳- ۱. ۷۶۴- ۱. ۷۶۵- ۱. ۷۶۶- ۱. ۷۶۷- ۱. ۷۶۸- ۱. ۷۶۹- ۱. ۷۷۰- ۱. ۷۷۱- ۱. ۷۷۲- ۱. ۷۷۳- ۱. ۷۷۴- ۱. ۷۷۵- ۱. ۷۷۶- ۱. ۷۷۷- ۱. ۷۷۸- ۱. ۷۷۹- ۱. ۷۸۰- ۱. ۷۸۱- ۱. ۷۸۲- ۱. ۷۸۳- ۱. ۷۸۴- ۱. ۷۸۵- ۱. ۷۸۶- ۱. ۷۸۷- ۱. ۷۸۸- ۱. ۷۸۹- ۱. ۷۹۰- ۱. ۷۹۱- ۱. ۷۹۲- ۱. ۷۹۳- ۱. ۷۹۴- ۱. ۷۹۵- ۱. ۷۹۶- ۱. ۷۹۷- ۱. ۷۹۸- ۱. ۷۹۹- ۱. ۸۰۰- ۱. ۸۰۱- ۱. ۸۰۲- ۱. ۸۰۳- ۱. ۸۰۴- ۱. ۸۰۵- ۱. ۸۰۶- ۱. ۸۰۷- ۱. ۸۰۸- ۱. ۸۰۹- ۱. ۸۱۰- ۱. ۸۱۱- ۱. ۸۱۲- ۱. ۸۱۳- ۱. ۸۱۴- ۱. ۸۱۵- ۱. ۸۱۶- ۱. ۸۱۷- ۱. ۸۱۸- ۱. ۸۱۹- ۱. ۸۲۰- ۱. ۸۲۱- ۱. ۸۲۲- ۱. ۸۲۳- ۱. ۸۲۴- ۱. ۸۲۵- ۱. ۸۲۶- ۱. ۸۲۷- ۱. ۸۲۸- ۱. ۸۲۹- ۱. ۸۳۰- ۱. ۸۳۱- ۱. ۸۳۲- ۱. ۸۳۳- ۱. ۸۳۴- ۱. ۸۳۵- ۱. ۸۳۶- ۱. ۸۳۷- ۱. ۸۳۸- ۱. ۸۳۹- ۱. ۸۴۰- ۱. ۸۴۱- ۱. ۸۴۲- ۱. ۸۴۳- ۱. ۸۴۴- ۱. ۸۴۵- ۱. ۸۴۶- ۱. ۸۴۷- ۱. ۸۴۸- ۱. ۸۴۹- ۱. ۸۵۰- ۱. ۸۵۱- ۱. ۸۵۲- ۱. ۸۵۳- ۱. ۸۵۴- ۱. ۸۵۵- ۱. ۸۵۶- ۱. ۸۵۷- ۱. ۸۵۸- ۱. ۸۵۹- ۱. ۸۶۰- ۱. ۸۶۱- ۱. ۸۶۲- ۱. ۸۶۳- ۱. ۸۶۴- ۱. ۸۶۵- ۱. ۸۶۶- ۱. ۸۶۷- ۱. ۸۶۸- ۱. ۸۶۹- ۱. ۸۷۰- ۱. ۸۷۱- ۱. ۸۷۲- ۱. ۸۷۳- ۱. ۸۷۴- ۱. ۸۷۵- ۱. ۸۷۶- ۱. ۸۷۷- ۱. ۸۷۸- ۱. ۸۷۹- ۱. ۸۸۰- ۱. ۸۸۱- ۱. ۸۸۲- ۱. ۸۸۳- ۱. ۸۸۴- ۱. ۸۸۵- ۱. ۸۸۶- ۱. ۸۸۷- ۱. ۸۸۸- ۱. ۸۸۹- ۱. ۸۹۰- ۱. ۸۹۱- ۱. ۸۹۲- ۱. ۸۹۳- ۱. ۸۹۴- ۱. ۸۹۵- ۱. ۸۹۶- ۱. ۸۹۷- ۱. ۸۹۸- ۱. ۸۹۹- ۱. ۹۰۰- ۱. ۹۰۱- ۱. ۹۰۲- ۱. ۹۰۳- ۱. ۹۰۴- ۱. ۹۰۵- ۱. ۹۰۶- ۱. ۹۰۷- ۱. ۹۰۸- ۱. ۹۰۹- ۱. ۹۱۰- ۱. ۹۱۱- ۱. ۹۱۲- ۱. ۹۱۳- ۱. ۹۱۴- ۱. ۹۱۵- ۱. ۹۱۶- ۱. ۹۱۷- ۱. ۹۱۸- ۱. ۹۱۹- ۱. ۹۲۰- ۱. ۹۲۱- ۱. ۹۲۲- ۱. ۹۲۳- ۱. ۹۲۴- ۱. ۹۲۵- ۱. ۹۲۶- ۱. ۹۲۷- ۱. ۹۲۸- ۱. ۹۲۹- ۱. ۹۳۰- ۱. ۹۳۱- ۱. ۹۳۲- ۱. ۹۳۳- ۱. ۹۳۴

چنین است: فیا اءسفی علی المولی التقی ابی الاطهار حیدره الزکی ۱۹-۲. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰. ۲۰-۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۸. ۲۱-۱. این حادثه که معاویه، یک زنازاده را به خاندان خود نسبت داد و او را برادر خویش خواند، به استلحاق معروف است و داستانی دارد و از ننگ های ماندگار معاویه به شمار می رود. ۲۲-۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۵۶. ۲۳-۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶. ۲۴-۲. من سب علیا فقد سبنی (احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۹۴. ۲۵-۳. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت ۳۹۷. ۲۶-۱. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۷۴. ۲۷-۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۴. ۲۸-۲. ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۴۷۳. ۲۹-۱. ابن سعد، طبقات، ج ۶، ص ۱۵۱. ۳۰-۱. الدرجات الرفیعه، سید علی خان، ص ۴۲۷. ۳۱-۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۸؛ ابن اثیر، کامل، ج ۲، ص ۴۷۴. ۳۲-۲. ابن اثیر، کامل، ج ۲، ص ۴۷۶. ۳۳-۱. تاریخ ابن عدیم (جلد مربوط به امام حسین و حجر)، ص ۱۴۴. ۳۴-۲. ابن اثیر، کامل، ج ۲، ص ۴۷۶. ۳۵-۱. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۵۰. ۳۶-۳. ترفع اءیها القمر المنیر تبصر هل تری حجرا یسیر...؟ (ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۴۸۸). ۳۷-۳. نام منطقه ای سرسبز، در حدود ۲۰ کیلومتری دمشق، که حجر بن عدی فاتح آن سرزمین بود. ۳۸-۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۷۲. ۳۹-۳. همان ص ۳۷۳. ۴۰-۴. ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۴۸۴. ۴۱-۴. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۸۰. ۴۲-۴. ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۴۸۵. ۴۳-۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲. ۴۴-۴. الدرجات الرفیعه، ص ۴۲۸. ۴۵-۴. سید محمد بحر العلوم، در کتاب من مدرسه الامام علی علیه السلام، ص ۵۰. ۴۶-۴. ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۴۸۵. ۴۷-۴. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۸۰. ۴۸-۴. از نویسندگان ۴۹-من مدرسه الامام علی علیه السلام، ص ۵۲. ۵۰-۵. ابن اثیر، کامل، ج ۴، ص ۲۴۴. ۵۱-۵. الاغانی، ج ۱۷، ص ۱۵۳. ۵۲-۵. کنز العمال، ج ۱۱، حدیث ۳۰۸۸۷. ۵۳-۵. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸۱. ۵۴-۵. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۱۹؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

